

کانون کمونیسم

اوت ۲۰۰۸

dniknam@online.no

نشریه کانون دفاع از کمونیسم

سر دبیر: داریوش نیکنام



مطالب دیگر این شماره:

مبارزه طبقاتی و امزاب سیاسی
منصور حکمت

بحران و انشعاب در کومله
منصور حکمت

افت و فیز کارگران نیشکر
هفت تپه! دریچه ای بر یک
جمع بندی متفاوت
عبدالله شریفی

امپریالیسم، و کمونیسم کلیشه پرداز

ایرج فرزاد

سیر تحولات سیاسی، طبقاتی و اجتماعی جامعه ایران از مقطع انقلاب مشروطه به این سو، در جدال گرایشات مهمتر اجتماعی که خود آئینه مصاف طبقات و آرمانها و تنوری های این طبقات را نمایندگی میکند، بیانی روشن تر بخود گرفته اند. انقلاب مشروطه، تنوری و منشا الهام خود را نه در نتیجه امتداد و سیر خطی تکامل جامعه ایران از عهد ساسانیان و هخامنشیان و سیاه جامگان و سامانیان و خسرو پرویز و اساطیر شاهنامه و منشور و کتیبه "کوروش هخامنشی"، که از غرب و از افکار و آرمان تجددخواهی غرب و انقلاب کبیر فرانسه و در برابر سیستم ملوک الطوائفی و خانخانی موجود، از "ایده" و فکر و آرمان "یک دولت، یک قانون" و یا به تعبیر امروزی تلاش برای تشکیل "دولت ملت" و اداره جامعه بر اساس "قانون" و پارلمان بر گرفته بود. این مساله که سرانجام "ملت ایران" هم به جرگه کشورهای دارای پارلمان و صنعت ملی خود و قانون واحد خود درآید، جوهر و خمیر مایه و انگیزه شکل گیری احزاب و نهادها و کانونهای فکری و ادبی و هنری جامعه ایران از همان دوران بوده است. علل و دلایل پایه ای ریشه دار بودن

به میان مردم و طبقه کارگر باشد، در همان بستر آرمان دیرین انقلاب مشروطه در پوشش "سوسیالیسم" و کمونیسم و آگاهی سوسیالیستی و خمیر مایه جریانات "کمونیست" به حیات و حضور خود در جامعه ایران ادامه داد. "فرهنگ مصرف"، "سرمایه داری وابسته"، "بی کفایتی" حکومتها در توسعه "صنایع مادر"، همان اندازه مورد اعتراض فلان حاجی بازاری وابسته به صنایع "سنتی" و "ملی و داخلی" بود که از جانب چپ مدعی کمونیسم و مدافعان سوسیالیسم محافظه کار. اما این تعبیر و روایت از سوسیالیسم و کمونیسم، یعنی کمونیسمی که طرفدار رشد نیروهای مولده "داخلی" و آنهم بخش تولید وسائل تولید است، بدون تعبیری که از کمونیسم موجود بود، در خلا و منحصر در دایره نوستالژیک ایام مشروطه موضوعیت نیافتند. بر بستر شکست انقلاب اکتبر و شکست دخالتگری کمونیسم پراتیک، از آثار و نوشته های لنین کلیشه پردازیه و الگوبرداریهائی انجام شد که من اینجا عجالتا به دلایل "تئوریک" و زمینه های عینی توجیه چپ ملی و سوسیالیسم ملی و مشروطه خواه ایران در دفاع از رشد "نیروهای مولده" و منضم کردن و ضمیمه و پیوند زدن غیر موجه و غیرعلمی طبقه کارگر به عنوان موتور محرکه نیروهای مولده، میپردازم. در اینجا بطور مشخص به این الگوبرداری و پرنسپ و اصول سازی از برخی استدلالهای لنین در رساله "امپریالیسم" اشاره ای میکنم:

سرمایه داری در پروسه تولید یا در بازار و در گردش؟

کتاب کاپیتال برای توضیح منشا تولید ارزش اضافه و خواص "جادویی" و منحصر بفره نیروی کار و اینکه این "کالای استثنائی" تنها کالای موجود در بازار است که سرمایه دار آنرا می یابد تا با بکار بردن آن در پروسه تولید و در حالی که مثل همه کالاهای دیگر "بها"ی واقعی آنرا پرداخت کرده است و بنابراین با رعایت "قانون مبادله ارزشهای برابر"، آنرا خریده است، ارزشی بیشتر از این بهای پرداختی و هزینه بازتولید آن بیرون بکشد، پدیده کالا را انتخاب میکند. مارکس با استفاده از شیوه تحلیل انتزاع علمی، تضاد بین ارزش مصرف، ارزش و ارزش اضافه، تضاد بین کار مشخص و کار مجرد و کار خاص و کار عام... منشا اصلی بنیانی که سرمایه داری بر آن استوار

و تداوم سلطه این آرمان بر الیت سیاسی و روشنفکران تحصیلکرده جامعه ایران، در برآورد نشدن آرزوی دیرین یک ایران صنعتی و پیشرفته و در عین حال "مستقل" از نظر سیاسی است. آرمانهای الیت روشنفکری جامعه ایران با انقلاب مشروطه در دایره نوستالژیک این الیت باقی ماند و انقلاب مشروطه در دوره کوتاه و مستعجل پس زدن روایت مشروطه طلبی، و اسلاف واقعی فدائیان اسلام و خمینی و آل احمد و شریعتی، در نهایت از در سازش با اسلام و مذهب درآمد و مذهب را به عنوان بخشی از "فرهنگ" جامعه "سنتی" ایران وارد قانونگزاری و تعاریف منزلت حقوقی شهروندان کرد. انقلاب مشروطه به این ترتیب در پراتیک افکار و گرایشات تجدد خواهی غرب و آرمانهای انقلاب کبیر فرانسه، ناکام ماند. اما این ناکامی و تعرض اسلام و مذهب تا سطح قانون اساسی و متمم قانون اساسی، با پیشروی خزنده گرایشات فنودالی دوران گذشته، یعنی قانونی کردن "مذهب رسمی"، و به قدرت رسیدن سلطنتی که این محافظه کاری و مشروطه زدگی و حشر و نشر و سازش و مماشات با نهادهای اسلامی را در نهادهای اداری و نظامی نهادینه کرده بود، با تحولات زیر و رو کننده بین المللی منطبق شد و بر بستر این تحولات قرار گرفت. این موقعیت اسلام زدگی حکومت های پهلوی، در عین حال زمینه مشترک اعتراض به جوانب "فاسد و غربی" حکومت این "دودمان" را در میان "اپوزیسیون" ضدسلطنتی و ضد درباری باقی گذاشت. حکومت رضا شاه به اتکا همان آرمان "دولت ملت" انقلاب مشروطه، این تعرض بقایای دوران ملوک الطوائفی و ابقا دخالت مذهب و دستگاه آخوند و "حوزه علمیه" در دولت و زندگی مردم و مبانی قانونگزاری، را تثبیت و تحکیم کرد. اما از نظر اقتصادی و در تحقیر و ریشخند نوستالژی مدافعین آرمان بورژوازی صنعتی، بنیان گذاری یک کشور صنعتی و پیشرفته و مستقل با پدیده "امپریالیسم"، یعنی دوران صدور سرمایه، و الیگارشسی مالی و تمرکز ثروت در دست انحصارات و کارتلها و تراستها تطابق تاریخی و غیر قابل چشم پوشی یافت. و از این نظر تعقیب این آرمان، یعنی تلاش برای ایجاد یک کشور صنعتی و متکی به خود و "غیروابسته"، دقیقا به دلیل همین عامل امپریالیسم که اساس اش را صدور سرمایه و سرمایه مالی و غارت "مواد خام و معدنی" کشورهای تحت سلطه تشکیل میداد، حتی مکتبی تر به عنوان پدیده ای که باید منشا "آگاهی" در میان این الیت روشنفکری و پیوند و انتقال این آگاهی

است را انکشاف؛ و بطرز درخشانی تغییر و تحول این "برابری" در روابط مبادله و گردش کالا و سرمایه و از مبادله ارزشها در خارج پروسه تولید و در بازار؛ به یک نابرابری واقعی در پروسه تولید را بیرون میکشد. منصور حکمت، در "بازخوانی کاپیتال"، میگوید اگر مارکس در زمان ما به نوشتن کاپیتال دست میبرد، به احتمال زیاد از فصل بعدی یعنی از پروسه تولید و از سوخت و ساز و مکانیسم تولید ارزش و ارزش اضافه در پروسه تولید آغاز میکرد. چه، مارکس با شروع از توضیح متد انتزاع علمی خود از کالا و پدیده کالا و خواص و تضاد و تناقضهای آن، عینا بلافاصله با خواننده و همراه با کارگر و سرمایه دار از بازار و پروسه مبادله برابرها در این میدان به نابرابری واقعی تر در پروسه تولید بین طبقه کارگر و سرمایه دار میرسد. بهرحال این نقد بر اقتصاد سیاسی سرمایه داری و نقد تنوریسینهای کلاسیک اقتصاد سرمایه داری، کسانی چون آدام اسمیت و ریکاردو و فیزیوکراتها و مرکانتلیستها و توضیح منشا ارزش اضافه و کارکرد قانون ارزش در تولید سرمایه داری، از جانب مارکس بدون کشف این راز که چگونه برابری در پروسه مبادله، در پروسه تولید سرمایه داری به نابرابری واقعی و بنیان سرمایه داری منتهی میشود و اینکه به قول مارکس منشا اضافه ارزش هم در پروسه مبادله و هم در جریان تولید یک مکانیسم درونی و در هم تنیده اند، برای اولین بار توسط خود او کشف میشود. اگر نه بحث ارزش اضافه و تولید اضافه محصول را قبلا اقتصاددانان کلاسیک بورژوازی توضیح داده بودند.

شاید این روایتی جدید و یا نوعی ادعای بدعت گزاری در ارزیابی رساله نین در مورد امپریالیسم نام گذاشته شود اگر بگویم، کتاب "امپریالیسم" نین، متاسفانه، تداوم همان انتقاد مارکس در کاپیتال و ادامه توضیح جایگاه واقعی کارگر و نیروی کار در پروسه تولید، نیست. بحث نین در مورد تضادهای سرمایه داری در "عصر امپریالیسم"، تمرکز تولید و نقش سرمایه مالی و "سفته بازی" و بازار بورس و نیز بحث "رشد ناموزون" و مرحله "گندیدگی" و "آخرین مرحله" تولید سرمایه داری، و "سرمایه داری در حال احتضار" به اعتبار خود و بویژه از نظر سیاسی و متدهای یک حزب کمونیستی در پاره کردن "ضعیف ترین" حلقه امپریالیسم در متن "رشد ناموزون"، به نظر من مبانی مهم و سنگ بنای "تاکتیک" های سیاسی کمونیسم

پراتیک و انقلابی را کماکان نمایندگی میکنند و این شیوه و روش و متد انقلابی دخالتگری کمونیسم پراتیک، مرز روشنی با انواع کمونیسمهای ارشادی و محدود ماندن به "ترویج و تبلیغ" و محبوس ماندن به مرکز رواج "آگاهی" و "فلسفه" از جانب کمونیسم کارمندی و دانشجویی و روشنفکری را کماکان نمایندگی میکند. اما تمام مساله این است که اگر نین در کتاب امپریالیسم، اساسا هدف توضیح دادن تاکتیک کمونیسم پراتیک را تعقیب میکند و از این نظر نخواست و یا مایل نبوده است در بطن آن دوره بحران انقلابی در جهان و مشخصا در روسیه، آن حلقه ضعیف امپریالیسم و سرمایه داری، به ادامه نقد اقتصاد سیاسی تولید سرمایه داری و بازکردن وجوه دیگری از نقد مارکس در کاپیتال بپردازد، در مقابل کمونیسم ملی و تمامی آن روایتیهای از کمونیسم که این جنبش و این تنوری را وسیله و یا محملی در جهت آرمان بورژوازی صنعتی تعبیر کردند، برعکس با تزه های نین در رساله امپریالیسم نیز نه از سر سیاست و متد و روش سیاسی، که به عنوان نقد و آلترناتیو انتقادی سرمایه داری در عصر امپریالیسم برخورد کردند. برای نین که دست اندر کار رهبری یک انقلاب واقعی پیش روست، و برای او که در سیر ناموزون رشد سرمایه داری، روسیه تزاری یکی از آن "حلقه ضعیف" است، و در درون حزبی که او نقش مهمی در رهبری آن دارد، نظرات اپورتونیستی و غیر دخالتگرانه ای که به امکان گسست هیچ حلقه ای از امپریالیسم باور ندارند، استدلال در مورد رابطه تنگاتنگ این اپورتونیسم و نظاره گری سیر تاریخ، با تحلیل از خصوصیات واقعی و عینی امپریالیسم اهمیت زیادی پیدا میکند. نین اینجا هم، مثل یک پراتیسین انقلابی و کسی که کمونیسم را به روایت ایدئولوژی آلمانی و نقد تزه های فوئر باخ فهمیده و گرفته است، نمیتواند در مقابل این گرایش دنباله روی از حوادث و خصوصیت غیر دخالتگرانه سوسیالیسم محافظه کار و اولووسوونیست، که در رهبری حزب او توسط شخصیتهای مهمی مثل کائوتسکی و مارتف و کل بدنه رهبری حزب بلشویک نمایندگی میشوند، و ناچارا بطور واقعی بر خاستگاه پراتیک حزب در رفتار با آن "حلقه ضعیف" تاثیر بلاواسطه و بازدارنده دارند، بی تفاوت بماند. تمام استدلال نین در مورد نشان دادن خصائل "گندیدگی" و "دوره احتضار" و "رشد ناموزون" و امکان گسستن "حلقه ضعیف"، دقیقا مبارزه با گرایشی در حزب بلشویک است، که غیر از نین از منظر نقش دخالتگرانه کمونیسم

اولووسوونیستی و سوسیالیسم محافظه کار، بعدها از این موضع تاکتیکی کمونیسم دخالتگر و "خلاف جریان"، مبنای نوعی تحلیل و ارزیابی از اقتصاد سرمایه داری و تداوم نمونه مشخص نقد کاپیتال در "عصر امپریالیسم" را استنتاج و استخراج کردند. حقیقت مساله این است که بدون انقلاب روسیه، بدون نقشی که اساسا لنین در "گسست" آن حلقه ضعیف در روسیه برعهده گرفت و به تمامی خود تنها نماینده آن هم باقی ماند، تزه‌های لنین در رساله امپریالیسم، و احکام آن خاصیت تعمیم به سرمایه داری را نداشتند و به طریق اولی نمیشد آنرا در راستا و تداوم و تکمیل جلدهای بعدی سرمایه قرار داد.

نکته ای که لنین در مورد "امپریالیسم در مرحله گندیدگی" و جلوگیری امپریالیسم و انحصارات از رشد نیروهای مولده، محبوس کردن و مسدود کردن اختراعات و پیشرفتهای تکنیکی در تولید مطرح میکند، اگر برای او زمینه ای برای ایجاد گسست در حلقه ضعیف تولید سرمایه داری در روسیه است و مبنای اتخاذ یک تاکتیک انقلابی، برای کمونیسم ملی و مشروطه خواه و کمونیسم مدافع آرمان بورژوازی صنعتی، تبدیل به یک مبنای "تئوریک" و تداوم نقد مارکسیستی اقتصاد سیاسی میشود. انگار لنین خواسته است در "عصر امپریالیسم" و در رساله خود، چگونگی برون رفت از این کارکرد سرمایه در متوقف کردن و مسدود کردن رشد نیروهای مولده را تدوین کند! انگار لنین خواسته است مبنای یک تولید مبتنی بر رشد موزون و هماهنگ نیروهای مولده و صنعت را در انتقاد بر اقتصاد سیاسی سرمایه داری علی العموم، و برای جنبش کمونیستی عل الخصوص تبیین و تدوین کند! به همین جهت است که از چسپیدن تمامی جنبشها و احزاب و گرایشهای ملی به این جنبه از "گندیدگی" سرمایه داری در عصر امپریالیسم، و قفل شدن و طلسم شدن در دایره آن، تئوریهای "سرمایه داری وابسته"، سرمایه داری کمپرداور و دلال و فاسد و تولید کننده کالاهای "بنجل" وارداتی و ناشی از سرمایه غیر ملی، به زمینه همان آرمان دیرین بورژوازی صنعتی منضم و چفت میشود و در پوشش "مارکسیسم لنینیسم" و یا "تلفیق" مارکسیسم با سرمایه داری در عصر امپریالیسم و در کشورهای نیمه مستعمره نیمه فنودال، خاستگاه و سند هویتی "کمونیسم" و جنبش کمونیستی میشود.

پراتیک و مارکسی، با مبنای منشویسم جان سخت تر آن حزب، از یک ریشه و یک نسب برخوردارند. واضح است که لنین بهیچوجه در آن دوره ای که امکان پیروزی طبقه کارگر و رهبری یک انقلاب در حال جریان را میبیند، قصد نداشته است که جلد چهارم و پنجم کاپیتال را بنویسد. لنین خواسته است در مبارزه با "اپورتونیسم" در راس حزب بلشویک، این مساله را توضیح بدهد که با توجه به خصوصیات امپریالیسم، میتوان در روسیه در پروسه "رشد ناموزون" سرمایه داری آن "حلقه ضعیف" را "گسست". و این حلقه گسست جایی جز روسیه نبود و آن احکام جز برای روسیه، که در دورانی از تلاطم انقلابی بسر میبرد و پیشینه انقلاب ۱۹۰۵ را داشت و حزبی موجود و دارای جاذبه سیاسی در میان طبقه کارگر و مردم را حی و حاضر داشت، صادق نبود. احکام لنین تلاش برای پس زدن کمونیسم نظاره گر و مفسر - مبلغی بود که در راس حزب بلشویک، نفوذ پر قدرتی داشت. و اگر لنین میدانست که از این شیوه ها و متد دخالتگری کمونیسم پراتیک او، کلیشه پردازیهای ناموجه و نادرستی، ایضا از سوی همان سنت کمونیسم اولووسوونیستی و "سوسیالیسم مقدر و اجتناب ناپذیر" استخراج میشود، شاید در توضیح "گندیدگی" و "مرحله زوال سرمایه داری" و "بالاترین مرحله سرمایه داری" و سرمایه داری "مرحله احتضار" ... در رساله امپریالیسم، آب بندیهای بیشتری میکرد. در هر حال مشغله شدید لنین با "قانع" کردن حزب بلشویک برای دست بردن به قیام و رهبری انقلاب موجود، حتی علیرغم سنگ اندازیها و بی اشتیاقی کمیته مرکزی برای ظاهر شدن در مسند رهبری تصرف قدرت سیاسی، چنین مجالی را عملا به او نداد. و انتظاری غیر تاریخی یعنی اینکه به جای رهبری یک انقلاب بسوی هدفی که فلسفه زندگی او ایجاب میکرد، لنین برود به کار آکادمیک مشغول بماند، البته پس از شکست انقلاب اکتبر و بویژه با فروپاشی آخرین بقایای همان تجربه سرمایه داری دولتی، از جانب نه تنها بازماندگان مکتب سوسیالیسم محافظه کار و منتظر حرکت چرخ تاریخ، بلکه از سوی تمامی دوایری که به اتکا این تجربه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم بورژوائی، بی نتیجه بودن ماتریالیسم پراتیک و بیهوده بودن دست بردن کمونیسم انقلابی به قدرت سیاسی را فریاد زدند، به بازار آمد.

و تمام مساله این است که تداوم همان منشویسم و کمونیسم

به نظر من برای کسی مثل لنین که کاپیتال را به خوبی خوانده است، باید عجیب به نظر برسد که او یکباره جایگاهی غیر واقعی به "تولید وسائل تولید" داده باشد و بنابراین به این نتیجه رسیده باشد که او اولاً: به نوعی سرمایه داری "غیر انگلی" باور داشته است، ثانیاً، خواص افسانه ای و متضاد با انتقاد مارکس در کاپیتال را به "تولید وسائل تولید" (که کماکان "کالا" هستند) داده باشد و ثالثاً طبقه کارگر و جنبش اعتراض ضدسرمایه داری را به عنوان مولفه منضم به، و جز انتگره نیروهای تولید، به حساب آورده باشد. باید بسیار عجیب باشد اگر لنین از همان فصل اول سرمایه متوجه این حکم مارکس نشده باشد که کارگر با دریافت مزد خود و در بازار، نتیجه کل پروسه کار و حاصل تولید را، اعم از کالاهای مصرفی و تولیدی، بنجل و یا اوریژینال و اصیل و سنتی و وطنی، به سرمایه و سرمایه دار واگذار کرده است. اینکه کمونیسم ملی و مدافعین آرمان بورژوازی صنعتی، به صنایع "مادر"، و در دایره آن به تولید وسائل تولید، نقش و جایگاهی که گویا در بطن تولید سرمایه داری میتواند نقش معجزه آسا داشته باشد، داده اند، به نظر من دقیقاً با یافتن "سرپناه" تئوریک و "لنینیستی" برای همان آرمان بورژوازی صنعتی منطبق است. به همین دلیل است که انواع تئوریهای "دوره گذار"، "راه رشد غیر سرمایه داری"، و تقسیم بندی "مراحل" انقلاب به "دمکراتیک" و "سوسیالیستی" از بطن تاکتیکیهای ویژه کمونیستهای روسیه و مشخصاً سیاست و متد و تاکتیک کمونیسم پراتیک لنین، مشتق میشوند و باز به عنوان توجیحات لنینیستی از جانب جنبش و مبارزه الیت روشنفکری برای صنعتی کردن، به "مدل" و سیستم الگوی تئوریک تبدیل میشوند. تاکید میکنم، به نظر من، رساله لنین، "امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری"، تداوم و ادامه و تسری نقد مارکس در کاپیتال بر تولید سرمایه داری و در پروسه تولید ارزش و ارزش افزائی و انباشت سرمایه، نیست. این کمونیسم ملی و الیت روشنفکری آرمان بورژوازی صنعتی در ایران و در چهارگوشه جهان است که از این شکافتن رشد ناموزون و امکان گستن حلقه ضعیف سرمایه داری توسط کمونیسم پراتیک و مشخصاً لنین، یک دیدگاه و یک سیستم منطبق بر آمال و اهداف سیاسی بورژوازی صنعتی، در عصر امپریالیسم و انحصارات و جلوگیری امپریالیسم از "رشد و شکوفائی" و استقلال بورژوازی و سرمایه داری بومی بنا میکند. و همین دیدگاه بورژوائی و خاستگاه الیت روشنفکری جوامع "کمتر پیشرفته"، "وابسته"، "غیر

مستقل" و وارد کننده کالاهای بنجل وارداتی است که از طرح مشخص نپ، سیستمی برای تعریف سوسیالیسم رشد نیروهای مولده استخراج میکنند. من فکر میکنم، کمونیسم نوین ایران، و مشخصاً مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری روایت مارکسی از نقد تولید سرمایه داری، با انتقاد بر بنیانهای آرمان و اسطوره بورژوازی ملی و مستقل و منابع و اجزا سوسیالیسم خلقی، و در ادامه با تدوین و ارائه بنیانهای کمونیسم کارگری، و شکل دادن به تحزب حول این نقد، به میداناری این روایت تکاملی و مرحله بندی شده و نقد "دمکراتیک" از سرمایه داری نقطه پایانی گذاشت و صحنه سیاست کمونیستی و روایت مارکس از کمونیسم و رابطه تئوری و جنبش طبقه را پس از سالها انقطاع و جدائی بین جنبش کارگری و نقد مارکسیستی تولید سرمایه داری، دوباره بر پاهای خود استوار کرد. اما، متأسفانه، فعال بودن روایت ملی از کمونیسم و جان سختی گرایش آرمانهای بورژوازی صنعتی و ملی و سنت اعتراض ناسیونالیستی به جوانب "فاسد" سرمایه داری "غیر خودی"، حتی در دوران حیات منصور حکمت، مجالی برای تبدیل شدن مهمترین دو حزب کمونیستی تاریخ معاصر ایران، حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری به محمل و اهرم سیاسی تقویت و استحکام کمونیسم و جذب لایه های سوسیالیست جنبش ضدسرمایه داری طبقه کارگر، باقی نگذاشت.

من فکر میکنم این نوع کلیشه پردازی از سیاستهای مشخصی که لنین با آن و اتکا به تاکتیکیهای منتج از آن، توانست بر متن یک انقلاب واقعی، رهبری و هژمونی کمونیسم را تامین و پیروزی سیاسی طبقه کارگر را عملی کند و یک حزب کمونیستی بر اساس برداشت مارکسی از ماتریالیسم پراتیک دست به قدرت سیاسی ببرد، تنها به استنتاجهای "تکامل نیروهای مولده" و برداشت ناموجه از اصطلاح مشخص امپریالیسم "سرمایه داری در مرحله احتضار"، یا "بالاترین مرحله سرمایه داری" و "سرمایه داری در مرحله گندیدگی" محدود نیست. اینکه چگونه کمونیسم از بستر طبقاتی خود جدا میشود و بویژه با شکست انقلاب اکتبر، این انفکاک و جدائی در مسیرهای متفاوتی سیر کردند، و اینکه چگونه کمونیسم و مارکسیسم که "دکترین و علم شرایطرهای پرولتاریا و انسان" است، به تتمه تلاش بورژوازی بومی و ملی و الیت سیاسی و روشنفکری و هنری و ادبی مدافعین آرمان بورژوازی

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

منصور حکمت

توضیحی کوتاه در باره این مطلب
این نوشته مقدمه بحثی است از منصور
حکمت تحت عنوان: "درباره فعالیت حزب
در کردستان". این بحث اولین بار در یکی
از سلسله سمینارهای کانون کمونیسم
کارگری در باره ارزیابی از کومه و
دورنمای فعالیت آن، ارائه و سپس به صورت
مکتوب در اختیار اعضا حزب کمونیست
ایران قرار گرفت. متن کامل این نوشته
قبلا به صورت علنی منتشر گردیده است.

داریوش نیکنام

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومه‌له و کردستان
بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبل (۱)
و موضوعات تحلیلی‌تر و تئوریک‌تری که آنجا مطرح
کردم برگردم. بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد
احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی
و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تبیین مقدماتی
احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند
مساله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومه‌له. از خود
بپرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی
از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟
وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف
میزنیم، باید این را روشن کنیم که آیا منظور ما دورنمای
کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه
است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که
صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره.
تا آنجا که به بحث ما درباره کومه‌له مربوط میشود،
همانطور که بعدا به آن مفصلا بر میگردد، کومه‌له یک
جزء تفکیک ناپذیر از یک تاریخ وسیع تر است. کومه‌له
تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که
بود و نبودش مستقیما تاثیر مهمی بر جهان پیرامونش
نگذارد. کومه‌له سازمانی است که تاریخا در دل جامعه

صنعتی تبدیل شد و چگونه "مارکسیسم لنینیسم" در
ویرانه شکست انقلاب کارگری و شکست تجربه کمونیسم
پراتیک لنین به پرچم جنبش های ناسیونالیستی و ملی
و مبارزات "استقلال طلبانه" تبدیل و توسط این جنبش
ها و گرایشات گوناگون ناسیونالیستی مصادره شدند، فقط
به برداشتها و کلیشه پردازیها از رساله امپریالیسم لنین
محدود نیست. من در شماره های آینده کانون کمونیسم،
این کلیشه پردازی از تاکتیکهای مشخص و مختص به
جامعه روسیه و انقلاب های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، را در مورد
تاکتیکهای سیاسی، مبانی تحزب و حزبیت را نیز مورد
بررسی قرار خواهم داد. سعی میکنم نشان بدهم آنچه که
توسط گرایش و جنبش ناسیونالیستی و سوسیالیسم ملی
و محافظه کار و نیز با تجدید حیات و تحرک نوع عقب
مانده تر سوسیالیسم خلقی، از جمله مشخصا در ایران، به
عنوان مبانی عام و جهانشمول تاکتیکهای تحزب کمونیستی
و یا "اصول" عام و قابل تعمیم حزب لنینی، از کتاب
"چه باید کرد" و "یک گام به پس" و "دوتاکتیک" وام
گرفته شده و به آنها آویزان اند، جز یک کلیشه پردازی
غیر واقعی و جز یک تجرید و انتزاع غیر حقیقی از سیر
رویدادها و تحولات معین جامعه روسیه در بطن آن دو
انقلاب مشخص، چیز دیگری نیستند. میخواهم نشان
بدهم اگر انتزاعهای سوسیالیسم ملی و خلقی از رساله
امپریالیسم لنین، به روشنی نموده‌های سیستم منسجم
آرمان بورژوازی صنعتی را در قالب انواع کمونیسمهای
"میلیتانت" و پاسیف و محافظه کار و غیر آن به ما نشان
میدهند، انتزاع و اصول سازی از سیر دخالتگری لنین و
کمونیستها در آن دو انقلاب و الگو برداری و کپی برداری
از تاکتیکهای سیاسی معین همان کمونیسم و مناسبات حزبی
و مباحث و اختلافات درونی آن حزب معین، وجوهی دیگر
از همان پدیده کلیشه پردازی ها و کاریکاتور و دانش
آموزی و کارمندی و فلسفی کردن مارکسیسم، توسط چپ
غیر مارکسیست و انواع کمونیسمها و سوسیالیسمهای
گرایش اعتراض ناسیونالیستی است.

iraj.farzad@gmail.com

نیمه اول اوت ۲۰۰۸



جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومه‌له، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو با هم.

ثانیا باید این مقدمه تحلیلی‌تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب میبینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایش‌ها درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومه‌له چیست و اختلافات این گرایش‌ها به چه اشکالی بروز میکند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهایی نیست که صرفا بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقاء فیزیکی خود و برای بازتولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیش فرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر میبرند که حول مساله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه " حکمتی " تبعیت میکند. مارکس سر نخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ نقب نمیزند. مارکس گام به گام لایه‌ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و بازتولید گام به گام بحث خود را کنکرت‌تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح

مشخص‌تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاعش معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی‌ای تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل درمیآورد. در جلسه قبل گفتم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و بعبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مبنا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتا چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیشبرنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده‌آلیزه شده‌ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دانما میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته‌اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگویی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنایی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش‌های روبنایی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنایی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طیفی از کشمکش‌ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش‌ها در این سطح روبنایی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله‌ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی اشکال گرد آمدن انسانها و شرکتشان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. و مستقل اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاد کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملا دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو میرانند میتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه‌ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یاخیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماما باید با این متد قضاوت شود. کومه‌له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش‌های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه‌هایی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه‌هایی از آینده و بقایانی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. بعلاوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخش‌های مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنید. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن‌های درونی آن سرچشمه سنت‌های سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنت‌ها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تاکیدات، کدام اولویت‌ها و کدام افق‌ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایش‌ها و سنت‌های سیاسی یک طبقه‌اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست.

انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنایی‌ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوائی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش‌ها در سطح روبنایی تر و با پیدایش جنبش‌هایی با هدف‌های محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مدرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضاشاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا میگیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو میراند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیاد و امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است. هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخش‌های مختلف جامعه است. انسانها در این جنبش‌ها و در این سنت‌های مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکتشان در اینها تکلیف کل بورژوائی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت‌دار و دارای قانونمندی را به شما نشان میدهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه و سپس رو در رونی آن با آنتی تز خودش، تبدیل سرمایه داری ایران به نظام کهنه‌ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع و درونمایه مکاتب و جنبش‌ها و سنت‌های مبارزاتی و شخصیت‌های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده‌اند و نقش بازی کرده‌اند و به مصاف هم رفته‌اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قلم‌ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اینها گوشه‌ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

حزبی که رهبری‌اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق‌های محدود جلو رفته است.

کمونیسم کارگری بعنوان حزب سیاسی

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته‌ایم وجود دارد. از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده‌ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده‌ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهیم و چه رابطه عملی‌ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جوابی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود ببالد یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومه‌له که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی‌ای داریم. بدون این صحبتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید کرد" مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتیم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره دوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنت‌های مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

" کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منفعتی جدا منفعت پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته‌اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر

تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنایی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش‌های اجتماعی شده‌اند و کشمکش‌های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. بعبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایش‌ها و سنت‌های مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنت‌ها و گرایش‌ها احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود می‌آیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنت‌ها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایش‌ها اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشقراول کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی‌شان و اختلاف در منافع پایه‌ای طبقاتی‌شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود می‌آورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در روی لخت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنت‌های مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنت‌های مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا بکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه‌ای مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند. احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عینا نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه‌اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و

ارزیابی از کومه‌له: یک مرزبندی در روش برخورد

قبل از پایان این بخش می‌خواهم با سایر نگرش‌ها در حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومه‌له زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و ابژکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومه‌له نگاه بکنم. همین متد مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومه‌له با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود می‌آورد. اولین شیوه‌ای که می‌خواهم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومه‌له برای مبارزه کارگران را درک نمی‌کند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر ناحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومه‌له گره خورده است. شخصا بارها جواب این ایراد را به این و آن داده‌ام که کومه‌له "سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجریدی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومه‌له را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمی‌بیند و چون تصویری از جدال گرایش‌ها در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومه‌له و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملا عکس این است. کومه‌له را می‌بیند و تاریخ را نمی‌بیند. "کومه‌له هست پس من هستم". در این شیوه برخورد کومه‌له بعنوان یک سازمان ایده‌آلیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش می‌گیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزش‌ها و معیارهاست. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکش‌های اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاد کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمی‌کند. برعکس خود نشان دهنده اینست که سنت سیاسی‌ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را مبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس

متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولترهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش میرانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست‌ها پیشروترین و مصمم‌ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، از نظر تنوریک، آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی میشناسند. " بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسری بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابدا "ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی‌ای ببار نیاورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده‌ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هرچند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایرین به جلو" نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومه‌له باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضدسرمایه‌داری کارگر و دقایق و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان، اینکه چند سال سابقه دارد، چه شدایدی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامتی تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات میتوان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی‌اش در چه دوره‌هایی به این نبرد بیرونی نزدیک‌تر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی‌اش را برای کارگر حفظ بکند و یا واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام میدهد تا چه حد به این امر خدمت میکند. این بر عهده هر تشکیلاتی است که خود را دانا با این شاخص محک بزند. این بر عهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوطتر میکند.

خلاصه میکنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. ما این را فرض میگیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومه‌له بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هرچه سریع‌تر و جامع‌تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیما از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

(۱) اشاره به سمینار اول کانون کمونیسم کارگری است که در اسفندماه ۱۳۶۷ برگزار گردید. این سمینار اساسا به طرح مباحث کلی و پایه‌ای کمونیسم کارگری پرداخت.



تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هرنوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومه‌له نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با قرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاههایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له و درونمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریانی که قید کومه‌له را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تئوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومه‌له را منکر میشوند، (و از این قماش داشته‌ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلو رفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجائی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومه‌له پیش میرود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درجا زدن آن، به عملکرد کومه‌له گره خورده است. در قبال دیدگاه دیگر میگویم کومه‌له به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه‌ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهای سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی‌تر و تجربیدی‌تر هم، مانند خلاقیت هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی نفسه

افت و خیز کارگران نیشکر هفت تپه! دریچه ای بر یک جمع بندی متفاوت

عبدالله شریفی abe_sharifi@yahoo.com

کارگران نیشکر هفت تپه در امتداد يك سلسله تحركات اعتراضی خود، دو هفته اخیر را با افت و خیز دیگری پشت سر نهادند. ماهها است که بخش های مختلف شرکت نیشکر هفت تپه در مقاطع متفاوت و با مطالبات مختلف میدان اعتراض و مبارزات خود را علیه رژیم اسلامی و کارفرمایان ترك نکرده اند. در این افت و خیزها بنا به توازن و قدرت، در مقطعی پاره ای از مطالبات خود را بر کارفرمایان تحمیل کرده اند و در مواردی مزدوران رژیم اسلامی را ناچار به عقب نشینی کرده اند.

اعتصاب و اعتراض دو هفته گذشته با همراهی مردم به تنگ آمده شهر شوش نیز تقویت شد، اعتراض کارگران نیشکر هفت تپه برای دریافت حقوق معوقه خود، در تقابل با اخراج ها، در مقابله با دستگیریها و با اذیت و آزار اوباشان اسلامی از محوطه محل کار فرا رفته و فضای شهرهای شوش، اندیمشك، دزفول و... راتحت تاثیر خود قرار داده است. حاکمین رژیم اسلامی بار دیگر وحشت زده در مقابل مبارزات بر حق کارگران و مردم، دور دیگری از توحش و سرکوب را به نمایش گذاشتند. فعالین کارگری را دستگیر کردند، به مردم و خانواده های کارگران یورش بردند و گرفتند و زندانی کردند، اخبار دستگیری و ضرب و شتم دهها تن اکنون بر سر زبان ها است.

بیشك آنچه این دو هفته در جریان بود، آن سیمایی که این دو هفته اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه و حمایت مردم شهرهای اطراف از خود نشان دادند تنها گوشه کوچکی از حرکت عظیمی است که قدرت و پتانسیل تغییرات باور نکردنی را در خود نهفته دارد. مبارزات چندین ماهه این بخش از طبقه کارگر ایران حلقه ای گسسته و تکه افتاده از زنجیری پر قدرتی است که به تنهایی این درجه زور زدن و مقاومت را بروز داده است.

اینجا هدف انعکاس اخبار و سیر رویدادها نیست، چون این اخبار مفصلتر در رسانه های خبری جریانات مختلف به اطلاع عموم رسیده است. البته بحث من در این نوشته نیز صرفاً " محکوم میکنم " و " حمایت میکنم " نیز نیست، هر چند بدیهی است که مبارزات برحق جاری کارگران

نیشکر هفت تپه باید مورد حمایت جدی و توحش جنایتکاران اسلامی و کارفرمایان باید قاطعانه محکوم شود. باز هم بحث صرفاً انعکاس مصیبت های وارده بر مردم کارکن آن دیار نمیشد، به نظر نمیرسد با توضیح ابعاد فقر و ترویج " فقر بد " است و " اتحاد خوب " است بشود کاری کرد. از این زاویه " سوسیالیسم فقر " در جنبش چپ ایران دست بالایی دارد و روزانه مثنوی صد من کاغذ نوشته میشود.

در این میان سوال این است که چرا سیکل اجحاف و فشار کارفرما بر کارگران و اعتراض کارگران و سرانجام سرکوب گری اوباشان اسلامی، در این چند ماهه مبارزات کارگران نیشکر مرتب و متناوب تکرار میشود؟ چرا این فاز و مرحله به نفع کارگران به درجه بالاتری ارتقا پیدا نمیکند؟

جواب این گونه سوالات را قطعاً باید همراه با بخش پیشرو و رهبران عملی مبارزات بخش های مختلف نیشکر هفت تپه مورد ارزیابی و بررسی قرار داد. فراتر از این، اینگونه سوالات بطور واقعی در مقابل بخش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران قرار میگیرد. همانگونه دخالت در مبارزاتی که هر درجه از بهبود معیشت کارگران و جامعه را در پی داشته باشد حیاتی است، به همان میزان جمع بندی و استنتاج عملی و استراتژیک تر که از دل همین مبارزات باید برخیزد و پرورش یابد نیز ضروری است.

تاکنون گرایشات متفاوت جواب خود را به صراحت به این اتفاقات داده اند. از خانه کارگریها و شورای اسلامی کار گرفته تا " سندیکالیستهای " بستر سنت توده ایسم واز مشاوران " کارگری " رژیم و کارفرما تا سوسیالیستهای خلقی و پروسه های اتحاد و جدائی جریانات خارج و منفک از جنبش کارگری برای نگاهداشتن دایره سوسیالیسم خرده بورژوائی و کارگر پناه در ذهنیت شبکه های درون جنبش کارگری، و مفسران پا در هوای " فقر "، روزانه در این مورد، حجم بزرگی از اخبار و تفسیر و تحلیل تولید میکنند. اما واقعا جواب بخش سوسیالیست طبقه کارگر به این معضلات چیست؟

صورت مساله

میگویند، مافیای شکر با وارد کردن و اشباع شکر از خارج، صنعت نیشکر را به آستانه ورشکستگی کشانده است. و در این رابطه سخنان و بیانات دست اندرکاران رژیم و کارفرمایان که ماشین آلات و ابزار این شرکت قدیمی و فرسوده است و جوابگو نیست شنیده میشود، میگویند پس باید این بخش از کار تعطیل شود. این مساله در محافل خودیها اینگونه مورد " انتقاد " قرار میگیرد. این انتقاد از دریچه جناح هایی از خود دستجات رژیم و مشاوران منتقد درباری است که مسله شان کارگر و جامعه نیست بلکه زبان انتقادی خودیها

به پا درازی " سلاطین " شکر، ایراد و نق و جر گروهای مختلف مافیایی است که اتفاقاً در مجموع رژیم اسلامی را شکل داده اند. این اعتراض بخشی از مافیا به تقسیم چپاول و غارت دسترنج مردم کارکن آن جامعه به بخش دیگرش است، نمیتوان جزاز این تصور دیگری کرد. لازم نیست در رشته اقتصاد مدارجی کسب کنید تا بی پایه بودن این احکام را نه صرفاً از زاویه سیاسی بلکه در همان قلمرو اقتصادی " ناب " هم نشان داد و آن را رد کرد. تاچریستها و سران دولت انگلیس هم در مقابل اعتراضات معدنچیان انگلیس در اواخر دهه هشتاد قرن گذشته، همین جنس دلایل را هنگامی که ژست خود را از توطئه گر و سرکوبگر علیه مبارزات معدنچیان به دباتور و مذاکره کننده عوض میکردند، در مقابل اعتراض و جنبش معدنچیان قرار میدادند. البته با این اختلاف که موقعیت صنعت سنگ معدن و ورشکستی که حاصل پروسه جایگزینی بودن آن در انگلستان و اروپا در جریان بود با صنعت کنونی نیشکر در ایران کاملاً متفاوت است. راجع به صنعت نیشکر ایران لازم به استدلال نیست، خود مشاوران اقتصادی رژیم هم لزوم و " پویا " بودن این صنعت را رد نمیکند. اگر ماشین آلات فرسوده و قدیمی است، به چه حقی تاوان آن را باید کارگران و خانواده شان پرداخت کنند؟ این چیزی غیر از چاشنی تنوری توجیهات سرکوب وحشیانه رژیم اسلامی علیه کارگران نیست.

سنت اعتراضی طبقه کارگر

مشکل دیگری باز بودن گارد ذهنی و عملی کارگران در مقابل يك سنت قدیمی است. و آن راجع به تشکل های قانونی و صنفی میباشد که روایت مهجور و غیر واقعی است از ذهنیت قدیمی تر و ریشه دارتر الیت سیاسی از محصولات مماشات سیاسی " چپی " تغذیه میشود که قبل از هر چیز کارگر و معیشت و مبارزه آنرا وزنه ای برای رسیدن به " خوکفائی " و استقلال ملی و در راه آرمان دیرینه بورژوازی صنعتی و تفهیم این هدف به مقامات و نهادهای دولتی و بر بستر جنبش ملی اسلامی دانسته و میداند. در دنیای به ظاهر متمدن امروزی سنتی جا افتاده به اسم اتحادیه کارگری موجود است. اتحادیه ارگانی قانونی است، علنی است، به رسمیت شناخته شده است، خوب و بدش، تسلط گرایشات و ابزاری شدنش، کارکرد و غیره آن اینجا مورد بحث نیست، آنچه مورد بحث است شکل و شمایل آن است، بالاخره قانونی است، دفتر و نماینده دارد و هر سال برای خرید و فروش نیروی کار با دولت مذاکره میکند و غیره.

در ایران معلوم نیست که " قانونی " است یعنی چه؟ علنی است چه معنایی دارد؟ میگویند سندیکای فلان شرکت قانونی است، اما نماینده اش را دستگیر میکنند و هر گاه اراده کنند با

دو اوباش موتورسوار دفترش را ویران میکنند، اما نه قانونی بودنش و نه علنی بودنش از هیچ مصنوعیتی برخوردار نیست. این حقیقتی است که همه ما و حتی هیئتهای اعزامی ژورنالیسم " شریف " و نمایندگان " بیغرض " حقوق بشر هم انکار نمیکند.

کاملاً مسلم است که وجود رژیم اسلامی منشا کل این هرج و مرج است، این سنت قدیمی، از جمله خود رژیم اسلامی و تمامی خصوصیات و ویژگیهای آنرا را هم در دایره " خودی " محسوب میکند، تصویر سندیکا از منظر سنت توده ایسم یعنی همین، شکل نیم بند و کجدار و مریز و کشاندن کارگر به مماشات و هرز کردن نیرویش و حول این نامعلومات به سر چرخاندن آن، امروز به درجه زیادی به یمن تسط همین سنت در میان بخشی از کارگران بطوری نهادینه و منظره واقعی اعتراض کارگری را بر این متن کشانده اند یا حداقل تلاش میکنند بکشانند.

حزب توده در اولین جملات پلاتفرم خود این تعلق به سوسیالیسم ملی را چنین فرموله کرده است: " در جامعه سنتی اسلامی ایران، حزب توده، حزب سوسیالیست این جامعه است ". در واقع این سنت در نتیجه عقب راندن و سرکوب خونین بخش سوسیالیستی طبقه کارگر امکان و مجال سلطه موقت پیدا کرده است. این سنت اعتراضی کارگر نیست، کارگر برای مبارزه خود احتیاج به تحمیل کردن خود دارد، باید هر قدم کوچک خود را که تحمیل میکند تثبیت کند و دولتمداران را وادار به عقب نشینی کند و خود را از زیر نفوذ سخت جان و " باستانی " این نوع سوسیالیسم فنودالی و محافظه کار رها سازد. در جامعه ای که جانیانی حاکمند که کارگر را به جرم شرکت در مراسم اول مه شلاق میزنند توهم محض است که با تکیه بر تشکل های آلوده به انواع تعلقات اسلامی و ملی و سر در حجره حاج بازاریها و آیت الله های " مافیای اقتصادی " و ناپیدا و نامعلوم کار را به جایی رساند. عقب راندن این سنت و اتکا به سنت های موجود اما با افق اعتراض کارگری، قطعاً کارگرتر و برتر خواهد بود.

اما این امر ساده ای نیست، يك شعار نیست، روشی است مبارزاتی که باید چلنج شود و باید با نیرو کنار گذاشته شود. ساه ترین نمونه ناکاری این سنت این است که تلاش میکند قبل از هر جوشش اعتراضی قسم صنفی بودن را خود کارگران بخورند، و قبل از هر حرکتی در جهت منافع معیشتی و اجتماعی کارگران به " مصالح نظام " توجه کنند. واضح است که وقتی اعتصاب و اعتراضی برای افزایش دستمزد، علیه اخراج کردنها، مطالبه حقوق معوقه، بیمه بیکاری، قرار دادهای موقت فاقد هر قراردادی و از این دست اعتراضات شکل میگیرد ماهیت صنفی و اقتصادی را بر خود دارد. در جامعه

برای پس زدن گرایش‌های بازدارنده و مخرب سوسیالیسم فئودالی و اسلام پناه را قدرتمند کرد، اما قدر مسلم بدون ابزار و افق این سیکل افت و خیز به نفع رژیم جنایتکار اسلامی ادامه خواهد یافت. تاریخا ابزار و یافتن راه حل در دل تحركات اجتماعی مردم متولد شده است. جرقه های مانند این اعتراضات میتواند به مسیر پر قدرتی رهنمون شود. طبقه کارگر در ایران و بعضا در شرق متاسفانه هنوز دارای سنت هائی که در اروپا و غرب قابل تشخیص است، نیست و مهمتر از آن تلاش برای تشکیل حزب طبقاتی خود را به اتکا شبکه های درون طبقه خود، امر خود نمیداند. هنوز این تصویر که دانشجو و تحصیلکرده و الیت سیاسی ای که هنوز هم که هنوز است، در نوستالژی انقلاب " ناتمام" مشروطه زندگی میکند، قادر به ساختن احزاب سیاسی است بر ذهنیت پیشروان طبقه کارگر سنگینی میکند. طبقه کارگر ایران از دهه بیست قرن گذشته بصورت سیاسی پا به عرصه اعتراضات خود گذاشته است. آن زمان محافل کارگری صنعت چاپ به وفور مارکس و انگلس میخوانند و تزه های لنین نقل محافلشان بود.

تصورش را بکنید که اگر کارگران نفت در انقلاب ۵۷ و نقش تعیین کننده اعتصاب آنها در ساقط کردن رژیم سلطنت، نه با آن سنت و یدک کشیدن نواقض بلکه با اتکا به سنت سوسیالیستی کارگری و حزب طبقاتی خود بود ما اکنون کجا ایستاده بودیم؟

اما بحث این است که مبارزات پیوسته طبقه کارگر در طول دوران حاکمیت رژیم اسلامی و جدالی که کمونیسم نوین ایران طی این سی سال اخیر در مبارزه با انواع سوسیالیسمهای خلقی، اسلام زده و ملی و سنت توده ایستی پیش برده و دستاوردهایش را به عنوان یک پدیده معرفه و قابل بدست گرفتن تثبیت و مکتوب و مستند کرده است، از هر نظر شرایط عبور جنبش کارگری از سنتهای سندیکالیسم اسلامی و انواع سوسیالیسمهای روشنفکران طبقات و افشار غیر کارگری را فراهم کرده است.

نمیتوان تردید کرد که کمونیزم مارکس و سنت انقلابی و دخالتگرانه لنین و تاریخ سی ساله کمونیسم منصور حکمت پیشینه و زمینه تاریخی قدرتمندی هستند که میتواند بدست گرفته شود. آیا باز کردن فضائی که در آن بتوان به حزبی که پیشروان و فعالین شبکه های کارگری میتوانند بسازند، بعد از این همه تجارب تلخ و افت و خیزها هنوز مساله ای " فلسفی" و در دایره انحصاری و در قرق منتالیتیه روشنفکران چفت شده و " متعهد" به آرمانهای طبقات بورژوا و خورده بورژوا است؟؟

۲۳ مه ۲۰۰۸

که اندکی تمدن به سرمایه داران تحمیل شده است، کارگر را به گلوله نمیبندند، کسی را حق ندارند زندانی و دستگیر کنند. در ایران تحت حاکمیت جانین اسلامی که مطالبه یک زندگی حتی در " مرز خط فقر" جرم است که انسان و برابر بودن زن گناه است، که زندگی کردن آسوده حق شهروند نیست، این خود رژیم است که هر قضیه را بلافاصله سیاسی و " امنیتی" میکند. کارگر برای روزها و ماههائی که کار کرده است دستمزدش را نمیدهند، کارخانه و محل کارش را تعطیل میکنند و وقتی هم از خطر گرسنگی و برای يك لقمه نان اعتراض میکند سر از زندان در میاورد و سرو کارش با دواير مخوف امنیتی میافد، چه گناهی دارد؟ اتهامات و پاپوش دوزی و پرونده سازی فعال کارگری که به اتهام اخلاص و ضربه به امنیت ملی محاکمه میشود در واقع راندن در جاده یکطرفه " قانون" ی است که عین سپاه و ارتش و زندان دارد از همان جنایتکاران دفاع میکند، باز هم باید کارگر قسم صنفی بودن اعتراضش را بخورد و باز هم باید کارگر مواظب رفتارش باشد که حرکت سیاسی نشود؟! عجب دنیای وارونه ای است!!

بعد دیگر همین قضیه، مساله محلی کردن معضلات است. ما در ایران مدتهاست که با مساله مطالبه حقوق معوقه از دورافتاده ترین قصبه ای که کارگاههای کوچک چند نفرکارگر راروزانه به کارهای شاق و میدارند تا مرکز و تا مراکز تولیدی کلیدی مانند صنعت نفت، ذوب آهن، برق، آب حمل و نقل و نساجی و کشتزارهای چای و برنج... مساله بیمه بیکاری، دستمزد، شرایط کار، ایمنی محل کار، قراردادهای و دهها مساله دیگر معضلات سراسری هستند. نیروی این مسایل هم سراسری اند. جریانات وابسته به رژیم، ارگانهای " کارگری" آویزان به رژیم تمام تلاششان را میکنند که يك حرکت کارگری سراسری ابراز وجود نکند. اینها تلاش میکنند هر انفجاری را در همان منفذ مسدود کنند، خوب میدانند که با هر شعاری، حرکت سراسری شود، نیروی طبقاتی کارگر همدیگر را مییابد و از قدرت خود نیرو میگیرد و اعتماد پیدا میکند. هدفشان این است که : باید کارگر را در این تفرقه فرسوده کرد. این تلاش مشترکی است که سنت مسلط توده ایستی، تحت نام سندیکالیسم، تازه آنهم نه نوع سندیکالیسم در اروپا و غرب، که از نوع اسلامی و سنتی آن، همراه ارگانهای ارتجاعی و دست نشانده رژیمی و پرو رژیمی به طبقه کارگر ایران حفته میکنند.

ضرورت شکل دادن به ابزار تغییر

روشن است که اعتراضات اخیر کارگران نیشکر هفت تپه و حمایت مردم شوش باید تقویت شود، باید هر تلاشی برای متحد کردن و سراسری کردن اعتراضات کارگری و مبارزه

بحران و انشعاب در کومه‌له

منصور حکمت

سخنرانی در انجمن مارکس لندن

۲۴ مارس ۲۰۰۱

متن پیاده شده از روی نوار سخنرانی

رفقا!

بحث امروز درباره کومه‌له و انشعابی است که در آن شده است. من می‌خواهم این بحث مبنایی باشد، لااقل برای خودم، تا بر اساس آن و بحثی که اینجا می‌کنیم و رفت و برگشتی که احتمالاً در صحبت‌های بعدی میشود نوشته‌ای بنویسم در مورد کل ماجرای کومه‌له و شیوه برخورد ما به جناح‌های مختلف، خود مسأله انشعاب، ماهیت اجتماعی و سیاسی هر کدام از این فراکسیون‌های آن و اینکه حزب کمونیست کارگری باید چکار کند؟ خیلی از شماها که اینجا نشسته اید نسبت به مسأله صاحب نظرتر هستید در نتیجه سعی می‌کنیم فرصتی باشد که همه امکان بحث در این باره را داشته باشند.

بطور مشخص من به سه وجه از مسأله می‌پردازم. اول محتوای واقعی این پدیده یعنی کومه‌له و انشعابش. به این معنی برمی‌گردم و راجع به تاریخ حزب کمونیست ایران صحبت می‌کنم. چرا پدیده‌ای که در دهه هشتاد میلادی به اسم حزب کمونیست ایران وجود داشت، این ترکیب نیروها از آن بیرون آمدند، چرا بیرون آمدند و این انشعاب آخر کجای آن روند قرار می‌گیرد؟ دوم می‌خواهم در مورد دو فراکسیون کومه‌له، ماهیت سیاسیشان و خط مشی‌شان اظهار نظر کنم. و بالاخره نظرم در مورد شیوه برخورد به هرکدام از اینها، که فکر می‌کنم باید مبنای سیاست حزب کمونیست کارگری ایران باشد، را توضیح میدهم.

انشعاب جریان عبدالله مهدی، عمر ایلخانی زاده، محمد شافعی، فاروق بابامیری، و چند نفر دیگر، از کومه‌له پدیده خلق‌الساعه‌ای نیست. اصلاً چیز جدیدی نیست و نشان دهنده چرخش معین سیاسی هم نیست. این نیروئی است که از ابتدای تشکیل حزب کمونیست ایران با آن وجود داشت. این نیروئی است که در پیدایش کومه‌له سهم داشته است. این نیروئی است که در تمام طول تاریخ این جریان با آن بوده و اگر امروز می‌بینیم که بصورت یک کومه‌له مجزا و متمایز جدا میشود و اسم خودش را کومه‌له می‌گذارد، برای این است که تازه برای اولین بار از نظر تاریخی و

از نظر سیاسی شرایطی فراهم شده است که میتواند این تعیین را بخودش بدهد. تا امروز این جریان نتوانسته بود یک سازمان ایجاد کند، تا چه رسد به اینکه به اسم کومه‌له این کار را انجام دهد. برای اینکه اشتباهی پیش نیاید من در این بحث همه جا به جریان ایلخانی زاده - مهدی می‌گویم سازمان زحمتکشان و به جریان ابراهیم علیزاده می‌گویم کومه‌له. برای اینکه تفکیک کرده باشم و مجبور نشوم اسم شخصیت‌های آنها را بگویم. در نتیجه سازمان زحمتکشانی که امروز بوجود آمده بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در کردستان، بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در حزب کمونیست ایران سابق و کومه‌له سابق بوجود آمده. آنچه که تازه است شرایط تاریخی است که برای اولین بار اجازه داده است که این سازمان با این پرچم و توسط این نیرو تشکیل شود. نیرویش قدیمی است و در صحنه حاضر بوده است. جریانی که بجا مانده هم همانقدر واقعی است. کومه‌له فعلی هم پدیده‌ای نیست که محصول تحولی در درون خودش باشد. بلکه اینها هم به یک معنی روی بستر موجودی در تاریخ سیاسی بیست سال اخیر ما بوجود آمدند، نشان دهنده چرخش یا گسستی از چیزی نیستند. این هم پدیده‌ای است که سر جای خودش ایستاده است. بنابراین من می‌خواهم این تاریخ را بررسی کنم و بگویم اینها چطور از دل این ماجرا بیرون می‌آیند، هرکدام چه جانی دارند، چه مقدراتی دارند و آینده‌شان چیست.

۱- جدائی گرایش کمونیسم کارگری

سیر تکوین تعیین تشکیلاتی گرایش‌های مختلف در درون کومه‌له و حزب کمونیست ایران

اتفاق عظیمی که در حزب کمونیست ایران افتاد جدائی ما بود. جدائی ما شروع همه این پروسه است. ولی معنای این حرف این نیست که اگر ما جدا نمیشدیم این پروسه به اشکال دیگری اتفاق نمی‌افتاد. بحث اساسی که ما از آن موقع، در آن حزب، کردیم این است که حزب کمونیست ایران تلاقی گرایش‌های سیاسی و اجتماعی مختلفی است و این گرایش‌ها را اسم بردیم. گفتیم یک جریان ناسیونالیستی کرد وجود دارد. میتوانستیم این جریان و عملکردش را در سازمانی که خودمان در رهبریش بودیم نشان دهیم. خیلی از کسانی که امروز در این جلسه هستند، و در آن سازمان پُست‌های کلیدی داشتند و در رهبری آن بودند، میتوانند نشان دهند که گرایش ناسیونالیستی کرد خود را چگونه و در چه عملکردهائی نشان میداد. گرایش ناسیونالیستی کردی که مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران باشد به قدمت خود حزب کمونیست ایران و حتی قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی کردی که

خودمختاری طلب باشد و کاری به سوسیالیسم نداشته باشد و مسأله‌اش فقط خودمختاری در کردستان باشد، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی کردی که به حزب دمکرات نپیوندد، علیرغم اینکه حزب دمکرات خودمختاری طلب است، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایشی که علیه چپ خودش سمپاشی کند و ترور شخصیت و ترور سیاسی و فکری کند، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. این جریان وجود داشت. روز خودش برای تشکیل نشدن حزب کمونیست ایران تلاش کرد. و روز خودش شکست خورد. و امروز بعد از بیست سال برای اولین بار فرصتی بوجود می‌آید که گروه کوچکی نمایندگی آن جریان سیاسی که مدام در این بیست سال در لحظات مختلف شکست خورد است را به عهده بگیرد و تشکیل شود. اینکه شخصیت‌های این جریان برای مثال عبدالله مهتدی، به آن جریان ناسیونالیستی تعلق نداشت، به نظر من چیز عجیبی نیست. آدم‌ها تغییر روش میدهند و انتخاب‌های زیادی میکنند. تاریخ چپ پر از شخصیت‌هایی است که بقول انگلیسی‌ها از سالن عبور کردند و از صف این حزب به صف حزب دیگر پیوستند. کسان زیادی در حزب کارگر انگلیس هستند که فعالین حزب کمونیست بریتانیا بودند. پیتر مندلسون که رهبر فکری حزب کارگر جدید، " نیو لیبر " ، و تصویر ساز آن است عضو سازمان جوانان کمونیست و عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده است. چندین خزانه‌دارشان عضو حزب کمونیست بریتانیا بودند، اگر اشتباه نکنم جک استرا، وزیر کشور فعلی، عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده. کسان زیادی در تاریخ چپ هستند که به این نتیجه میرسند که کمونیسم فایده ندارد و میروند عضو حزب سوسیال دمکرات کشور مربوطه میشوند. اگر به صف احزاب سوسیال دمکرات نگاه کنید میبینید که پر از شخصیت‌های سابقا کمونیست است. خط عوض کردن یک فرد نه احتیاج زیادی به توضیح دارد، هرچند من به توضیحش میپردازم، نه چیزی را عوض میکند و نه در ماهیت سازمانی که ایجاد شده تغییری میدهد. سازمانی که اکنون ایجاد شده، سازمان زحمتکشان، پلاتفرم گویاترین معرفش است. این سازمان چه میخواهد؟ میگوید خودمختاری. میگوید فدرالیسم. میگوید یک اشتباه تاریخی بزرگ بود که حزب کمونیست ایران تشکیل شد. نباید تشکیل میشد. میگوید کمونیسم کارگری کومه‌له را نابود کرد، تاریخ کومه‌له را نابود کرد. این پلاتفرم یک حزب نفرت علیه کمونیسم کارگری است. این پلاتفرم از قبل وجود داشت. قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران وجود داشت، قبل از جدائی ما وجود داشت. سؤال این است که چرا چنین پدیده‌ای فرصت میکند که یک گروه بشود؟ آیا چنین گروهی زمینه رشد دارد

یا نه؟ و چه جایگاهی در جامعه کردستان پیدا میکند؟ حزب کمونیست ایران به نظر من یکی از مهمترین پدیده‌های سیاسی چپ در دوران معاصر بوده است. حزب کمونیست ایران به دلایل عینی و روشنی دچار انشعاب شد. به دلایلی که شخصیت‌های ما کوچکترین تأثیری بر آنها نداشت. اینکه من آدم خوبی بودم، فلانی آدم بدی بود، چه کسی حوصله داشت و چه کسی نداشت، چه کسی با صداقت و اخلاص همه چیزش را در طبق گذاشت و مثلا فارسیها بدون اخلاص و بدون طبق وارد این پروسه شدند، هیچکدام نقشی نداشت. چیزی که اتفاق افتاد همان بلانی است که ممکن بود سر حزب کمونیست فیلیپین بیاید، بر سر حزب کمونیست مالزی بیاید، بر سر حزب کمونیست ایتالیا بیاید و بر سر حزب کمونیست فرانسه بیاید. مردم بعد از مدتی تحت تأثیر شرایط عینی اجتماعی خط‌هایشان از هم جدا میشود. اتفاقاتی که برای حزب کمونیست ایران افتاد هر کدامش برای بستن پنج شش سازمان چپ سنتی کافی بود. حزب کمونیست ایران حزبی است که مقدمات فکریش دارد قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فراهم میشود. مقطعی که کودتا و سرکوب جمهوری اسلامی شروع میشود و جمهوری اسلامی شمشیر را از رو میبندد، اعدام‌های وسیع شروع میشود، رئیس جمهورشان را خلع میکنند و موج سرکوبی که میشناسیم شروع میشود و چپ تار و مار میشود. مباحثات فکری تشکیل حزب کمونیست ایران در بطن مباحثات آنتی پوپولیستی پا گرفته بود، تدوین شده بود و برنامه‌اش بدست آمده بود. حزب کمونیست ایران و پروسه تشکیلش به بعد از یکی از خونین‌ترین سرکوب‌های قرن بیستم افتاد. این کلمات معنی دارند. واقعا پروسه اتفاقی که از روز ۳۰ خرداد ۶۰ آغاز شد، یکی از خونین‌ترین سرکوب‌های سیاسی قرن بیستم بود. میدانم یک میلیون نفر در جنگ ایران و عراق کشته شدند، یک میلیون نفر در رواندا کشته شدند. ولی سرکوب سیاسی که یک دولت دست به اسلحه ببرد و شهروندانش را بدلیل اعتقادات سیاسی و تشکلاتشان بکشد، کم نمونه است. صد و بیست سی هزار نفر را بگیرند بکشند و عده زیادتری را زندان کنند و تمام جلوه‌های اعتراض سیاسی را برای مدتی از صفحه حذف کنند. بطوری که آدم‌هایی که حاضر نمیشوند در زندان بگویند من مسلمان هستم را فوراً اعدام کنند. این یکی از بزرگترین وقایع بود. حزب کمونیست ایران بعد از این پروسه تشکیل شد. و به یک معنی در پاسخ به این وضعیت تشکیل شد. پرچم اتحاد کسانی شد که آن تجربه خونبار را پشت سر خود داشتند. اگر آن حزب تشکیل نمیشد، بنظر من، صفحه‌ای که امروز ما رویش کار میکنیم خیلی تاریک بود. درست در جهت خلاف جامعه که کوبیدن و کشتن چپها بود، عده‌ای از کمونیست‌های

تشکیل شد، رادیو دارد، امکانات دارد، نیروی مسلح دارد، به قطبی تبدیل شده که میتواند به آدمها امید بدهد و به آن جذب میشوند. حالا باید چکار کرد؟

برای عده‌ای حزب کمونیست ایران پاسخ یک بن بست بود. بن بست‌ی که از فشار جمهوری اسلامی و بنظر من از پایان افق برگشتن مسلحانه به شهر در کردستان ایران ناشی میشد. تشکیلات کومه‌له بمعنی وسیع کلمه در انقلاب شکل گرفت. من خیلیها را یادم هست، و صورتشان را در حین گفتن این جمله یادم هست که " به ما گفتند میرویم کوه برمیگردیم شهرها را میگیریم. یک بار اینطور شد دفعه دیگر هم همینطور خواهد شد. نشد... گفتند باید بایستیم تا انقلاب دمکراتیک و حالا اتحاد مبارزان کمونیست آمده و میگوید باید تا انقلاب سوسیالیستی سر این کوه‌ها بنشینیم." یعنی انقلاب سوسیالیستی و برنامه حزب به واکسنی تبدیل شده بود که میتواند به مردم بزنی تا آنها در صحنه بمانند. اگر شما به نامه عبدالله مهدی به من که چرا حزب را تشکیل نمیدهد و در آن نظرات من در مورد تشکیل حزب را نقد کرده بود - نامه‌ای که قبل از تشکیل حزب و در اواخر وجود مناطق آزاد نوشته شد و به اسم نامه‌ی شیرکو معروف شد - دقت کنید، میگوید اگر این کار را نکنیم نابود میشویم. باید جلو برویم. نمیتوانیم دوام بیاوریم و باید حزب را تشکیل بدهیم. سعید یزدیان برای ملاقات مهدی از شهر آمده بود میدانست فضا چیست. به این نتیجه رسیدند که باید حزب را تشکیل دهیم و این حرفهای اکونومیستی منصور حکمت که بخشی از کارگران باید با ما بیایند و یا رهبران عملی کارگری بعضا باید با ما باشند مانع حزب است. من در مقابل آن بحث رهبران عملی بدست عقب نشستم. به این امید که آوردن طبقه کارگر را در دستور حزب میگذاریم و بحث کادرها را مطرح کردم که باشد این حزب را تشکیل بدهیم اما حزب جمع عددی هرکس در این کوهها ساکن است نیست. بگوئیم که این حزب یک عده کادر است که یک برنامه عمل کمونیستی را دارند و میخواهند انجام دهند. جدال از آنجا شروع شد. اینکه حزب کمونیست ایران سایبانی است که در هوای طوفانی زیر آن میایستیم یا اینکه برنامه‌ای است برای کار سیاسی. همه جور آدمی در آن تشکیلات بود. جریانی که میگفت حزب کمونیست نباید تشکیل شود همان موقع وجود داشت.

بگذارید تجربه‌ای را برایتان بگویم. در کنگره سوم کومه‌له سه نفر میهمان داشتند. عزالدین حسینی، جلال طالبانی و من. به هرکدام از ما یک نوبت وقت دادند که صحبت کنیم. عبدالله مهدی هم صحبت کرد. من رفته بودم که برنامه حزب کمونیست ایران را بتصویب برسانیم. پیشنویسش را نوشته

آن مملکت جمع شدند گفتند که ما میخواهیم حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهیم و تشکیل دادند. و جالب است که در ظرف یکی دو سال فضائی که علیه فعالیت کمونیستی بود را به عکس خود تبدیل کردند. روزی که حزب کمونیست ایران میخواست تشکیل شود نمیدانستیم که کسی که از شهر به اردوگاه آمده مأمور رژیم است یا قهرمان یک انقلاب؟ نمیدانستیم چه کسی آلوده است و چه کسی نیست، چه کسی پلیس است و چه کسی نیست، چه کسی تواب است و چه کسی نیست؟ جرات نداشتیم به کسی در شهر بگوئیم سر قرار کس دیگری برود. در ظرف دو سال حزب کمونیست این تشکیلات را بازسازی کرده بود، اعتماد را برگردانده بود، انتشار نشریاتش را شروع کرده بود، روی کل کشور برنامه رادیویی پخش میکرد، رهبری اعلام کرده بود. موجودیتی را اعلام کرده بود که نقطه امید بسیاری در زندان شد. به هم میگفتند حزب تشکیل شده. بجای انهدامی که بود این جریان یک واقعیت سیاسی رشد یابنده‌ای را گذاشت.

تلاشی و انشعابات چنین حزبی را با " فلانی صادق بود" و " فلانی نبود" و " فلانی ما را نردبان ترقی کرد" نمیشود توضیح داد. این را حتی با گفتن اینکه فلانی خیلی ناسیونالیست بود نمیشود توضیح داد. باید دید که چه شد که یک حزب فوق‌العاده متحد، فوق‌العاده هم دل در مقطع سالهای ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ تبدیل به جریانی میشود که امروز میبینم و چند شاخه اصلی از آن بیرون میآید؟

اولین مسأله بنظر من این بود که تا وقتی حزب تشکیل نشده بود، خود تشکیل حزب آرمانی بود که این جنبش را جلو میراند. وقتی حزب تشکیل شد دستور کار حزب و مسأله‌اش شد. چکار میکنیم؟ این حزب باید چکار کند؟ اینجا بود که دستور کارهای مختلف که هرکدام از ما از نظر سیاسی داشتیم شروع به نشان دادن خود کرد. هرکدام از ما که در ایجاد آن تشکیلات نقش داشتیم ایده‌هایی در مورد کمونیسم، فعالیت سیاسی، فعالیت کمونیستی و اینکه کمونیسم چیست؟ محتوای فعالیت کمونیستی چیست هم در ضمن داشتیم. اگر شما برگردید به کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، یعنی تنها کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، نظری بیاندازید، دستور کارش چیزی است در باره این که کمونیستها چطور کار میکنند؟ نه اینکه برنامه‌شان چیست و اعتقاداتشان کدام است؟ فکر میکردیم اینها را تثبیت کرده‌ایم. سؤال این بود که کار کمونیستی چیست؟ کنگره‌ای بود معطوف به کار کمونیستی. میخواهم بگویم یک عده‌ای نظر داشتند که فردائی که حزب کمونیست ایران ساخته میشود این حزب باید چگونه کار کند. یکی دو سال طول کشید تا این ایده‌ها خود را نشان دادند. بصورت این که هدف ما از تشکیل این حزب چه بود؟ حزب

تشکیل شود. در نتیجه چیزی که میبینیم جریانی است که از موضع ناسیونالیسم کرد مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بود. حزب دمکرات هم جزو نیروهائی بود که نمیخواست این حزب تشکیل شود. بگذارید چند جمله از آن دوران بگویم. آن موقع حزب دمکرات در شورای ملی مقاومت بود. من دفاعیاتی که گرایش ناسیونالیستی از حضورش در حزب میکرد را یادم هست. میگفتند دمکرات رفته با شورای ملی مقاومت ما هم رفته‌ایم با حزب کمونیست ایران.

وقتی حزب تشکیل شد عبدالله مهدی، دبیر کل حزب، برای همه سخنرانی کرد که اتفاق مهمی نیفتاده است. ببینید من دبیر کل حزب هستم و ببینید که کومه‌له بیشتر اعضای این تشکیلات را تشکیل میدهد. داشت به یک بدبینی جواب میداد. داشت در دل خودش به یک تعرض ناسیونالیستی جواب میداد که در مقابلش زیاد احساس اطمینان نمیکرد. فکر نمیکرد میتواند تاب بیاورد. مجبور بود بگوید ببینید چیزی عوض نشده. این جریان ناسیونالیستی آن موقع وجود داشت و با تشکیل حزب هم به حزب پیوست. یکی دو نفرشان رفتند که شدند رهبری حزب دمکرات. اگر عبدالله مهدی نامی آن موقع این کار را کرده بود بطریق اولی رهبری حزب دمکرات بود. یکی از خطوط تبلیغاتی حزب دمکرات علیه حزب کمونیست و کومه‌له اتفاقاً همین خط بود. تمام احزاب و گروههای چپ ایران میگفتند این حزب نباید تشکیل شود، پوشالی است، من در آوردی است و غیره و غیره. یک عده‌ای هم همانطور که گفتم حزب را برای این میخواستند که تشکیلاتشان را نگهدارند. اگر حزب نمیداشتیم در مقابل حمله ارتش و به اصطلاح "زوزه توابعین" آسیب پذیر میشدند. فکر میکردند که با حزب صاحب یک سر در بزرگتر میشویم که میتوان با روحیه و اعتماد بنفس در آن ماند و فعالیت کرد. حزب را میخواستند برای تشکیلات‌داری. تشکیلات‌داری آن روی سکه نداشتن استراتژی طبقاتی است. در متن تحول صبر میکند. صبر میکند تا تحول بعدی او را از این مخزن بیرون بیاورد. تشکیلات‌داری این بود: مقاومت کنیم، نیرو از دست ندهیم، پول از دست ندهیم، منطقه از دست ندهیم، چهره از دست ندهیم، باشیم، بقیه هم هستند. بالاخره جمهوری اسلامی ابدی که نیست. میمانیم تا وقتی که گشایشی بوجود بیاید. و بالاخره یک خط وجود داشت که کمونیسم را برای فعالیت کمونیستی میخواست. حزب کمونیست کارگری امتداد این خط است. کتاب خیلی خوبی که در این مورد هست کتابی است تحت عنوان "درباره فعالیت حزب در کردستان - اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران" از انتشارات کانون کمونیسم کارگری، که متعلق به همان دوره است. حتما سعی کنید آنرا بخوانید. تمام این پروسه‌ای که گفتم را به تفصیل و با جزئیات توضیح میدهد که چه گرایشی

بودیم. رفته بودم تا سعی کنم کومه‌له با اتحاد مبارزان روی این خط حزب تشکیل بدهد. من از تشکیل حزب دفاع کردم. عبدالله مهدی هم آن موقع این کار را کرد. ولی دو میهمان دیگر چشم نداشتند این پروسه را ببینند. دو میهمان دیگر تمام زندگی‌شان این بود. میگفتند چکار دارید میکنید؟ شما کردها همه چیز را در طبق اخلاص گذاشته‌اید و این فارسها معلوم نیست کی هستند؟ کسی نیستند. خوب اگر هر کس همه موجودیت سیاسیش را پشت سر بگذارد و با یک ساک به کردستان برود، آنجا کسی نیست. اگر دوسال صبر میکرد میدید که کسانی که کسی نیستند و با یک پیراهن به کردستان آمده‌اند، همه سازمان آنها را باخودشان برداشتن رفتند. پس لابد کسی بودند. شاید تاریخ چیزهای مادی‌تری جدا از بیست و چند نفر آدم در یک چادر است. به هر صورت، این بحث که اینها کسی نیستند، چرا این کار میکنید، استقلالتان را از دست میدهید و این کار را نکنید حرف عزالدین حسینی و جلال طالبانی از آن وقت، قبل و بعد از آن بود. جنبش توابعین کومه‌له، کسانی که دستگیر شده بودند و در راس آنها معروف کیلانه، حرفشان این بود که حزب نباید تشکیل شود. خط حزب را تشکیل ندهید، حزب خیانت به خلق کرد و خیانت به کومه‌له است که به قدمت سپاه پاسداران است. به قدمت عزالدین حسینی است، به قدمت جلال طالبانی است. و همه اینها حرف زدند. امروز بعد از بیست و خرده‌ای سال دو میهمان و یک میزبان باهم رفته‌اند یک طرف ایستاده‌اند و فقط ما از حزب کمونیست ایران دفاع میکنیم. بعدا البته به جریان کومه‌له برمیگردم. حزب کمونیست ایران تجربه‌ای شده که ما از ایجاد آن دفاع کرده‌ایم. ما از صحت آن دفاع کردیم. خود عبدالله مهدی امروز رفته به موضع عزالدین حسینی، جلال طالبانی و معروف کیلانه و میگوید نباید حزب تشکیل میشد. من اینجا منظورم جنبه توابعیت معروف کیلانه نیست. منظورم موضعش است. مهم نیست زده بودنش که این را میگفت و یا چون این را میگفت تصمیم گرفته بود همکاری کند. ولی به هر حال این خط در بیرون ما و در شهر وجود داشت. در دهات روی دیوار مینوشتنند منصور نکبت. یک واحد نظامی، تقریباً مثل زورو، میگفتند در کومه‌له هست که هیچ وقت تشکیل حزب را قبول نمیکرد. میگفتیم زن باید روسریش را بردارد میگفتند پیشمرگه‌های این واحد قبول نمیکنند. از هر پیشمرگه‌ای میپرسیدی قبول داری میگفت بله. اما یک واحد گمنامی بود که پرسه میزد حزب را قبول نمیکرد، برابری زن و مرد را قبول نمیکرد، تسلیح زنان را قبول نمیکرد، تبلیغ علیه مذهب را قبول نمیکرد، بحث مارکس را قبول نمیکرد. اینها وجود داشتند. کومه‌له بعدا البته تشکیل حزب را به رأی گذاشت. یک عده کمی هم رای منفی دادند. نمیخواستند

هیچ جا نمیآید عقیده‌اش را بگوید. نمیآید بگوید فدرالیسم، خود مختاری، مرگ بر کمونیسم کارگری و حزب هم نباید تشکیل میشد. کاری که یک سازمان الان دارد میکند. هیچ وقت نیامدند این را بگویند. ولی ما میدانستیم این خطشان است. اکنون با اتفاقاتی که بعد از این ماجرا افتاد، اگر یکبار کسی، یک راه کارگری، یک حزب توده‌ای، یک لیبرال، یک دوم خردادی، یکی از خود سازمان زحمتکشانی‌ها، یکی از خود کومه‌له‌ای‌ها، بنشیند و کلاهش را قاضی کند خواهد گفت که بحث گرایشهای اینها درست بود. نه فقط درست بود، خیلی درست بود. آنقدر که میبینیم که تک تک آن گرایشها تعیین تشکیلاتی خودشان را بدست آورده‌اند. از هم جدا شدیم و ببینید چه چیزهایی از آن در آمده است. خط حجاریان را داریم که این اواخر از ما جدا شدند. معتقد است که جمهوری اسلامی در حال تبدیل شدن به دولت متعارف بورژوازی است و اتفاقی که در ایران دارد می‌افتد نه بحران است و نه قرار است انقلاب بشود و نه کسی سرنگونی می‌خواهد. این تبدیل شدن دولت به دولت طبقه حاکمه است. حجاریان این را در داخل می‌گویند اینها آن را در خارج می‌گویند. علاوه بر اینها، کسانی را داریم که رفته‌اند دنبال خودمختاری و فدرالیسم و به کمونیسم بد و بیراه می‌گویند. کسانی را داریم که نشستند و سرشان را زیر برف کرده‌اند و می‌خواهد آن تشکیلات، همان یک ذره‌ای که از آن مانده است، را نگاه ندارد. و کسانی را داریم که رفته‌اند خط کمونیسم کارگريشان را تبدیل به یک سازمان مستقل کرده‌اند و دارند کارشان را میکنند. اگر کسی انصاف داشته باشد، یک ذره احترام به حقیقت، یک ذره احترام به علم داشته باشد و اگر واقعا صداقتش را در طبق اخلاص به این بحث بیاورد میفهمد که این گرایشها واقعی بودند. عبدالله مهدی دارد اذعان میکند که اینطور بوده. می‌گوید سه گرایش بود من از سومی پریدم توی اولی! یک مدت در دومی وقت گذراندم، دیدم فایده ندارد رفتم به گرایش اولی. عمر ایلخانی زاده اوائل بین اولی و دومی در تردد بود الان رفته در اولی مانده است. محمد شافعی فکر میکرد در گرایش سومی است الان در اولی است، فاروق بابامیری هم همینطور. شاید باید سرمان را ببندازیم پائین چون گرایش سوم بیشتر به اینها نیرو دادند تا گرایش دوم! این واقعات گرایشها و جدائی‌هایی است که بوجود آمد. حتی قبل از سقوط شوروری و بحران بلوک شرق این جدائی‌ها عمیق شد. نمیدانم چقدر بحثهای آن دوره را تعقیب کرده‌اید اما این را میشد در کنگره سوم دید، در پلنوم سیزدهم دید، در پلنوم چهاردهم میشد این را دید، در پلنوم پانزدهم میشد دید و در پلنوم شانزدهم. و بعد در ماجراهای جنگ خلیج و بحران در کردستان عراق. به روشنی میشد این جریانها را دید. باعث شد که برای مثال بعد از کنگره سوم من خودم

چه فکر میکرد و چرا کار به اینجا کشید. بعد از تشکیل حزب و به اصطلاح ماه غسل آن، واگرایی این گرایشها شروع شد. تا مدتی ما حرفمان را بطور کلی بعنوان حزب میزدیم. من هر سخنرانی در کنگره کردم گفته‌ام " نظر ما این است" ، " حزب اینطور می‌گوید" ، " دفتر سیاسی چنین می‌گوید" ، " به اعتقاد ما ... " ، " خط ما می‌گوید... " و غیره. این وضع تا کنگره دوم حزب کمونیست ایران هم همینطور است. در بحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران اگر دقت کنید این اختلاف را میبینید. ولی همچنان من آنجا بعنوان نماینده افکار عمومی " بالا" شرکت کردم. در صورتیکه واقعیت این نبود. قبل از اینکه به کنگره برویم من در دفتر سیاسی گفتم که این وضع برای ما زندگی نمیشود. من حرف دارم. حزب باید برود روی خط دیگری کار کند. وضع فعلی را ادامه دادن و کاری نکردن و پاسیویتی و بی خطی‌ای که ما داریم و فقط تشکیلات را نگاه میداریم را من قبول ندارم. من حرف دارم که حرفهایم بعدا این چیزی شد که میبینید. گفتند " خوب بیا برو بگو". اما در سنت آن موقع همه با هم رفیق بودیم و این حرفها را به اسم حرف همه گفتم. البته همه هم اتوماتیک قبول کردند و همه هم کمونیست کارگری شدند. ولی بطور واقعی این شکافها شروع به باز شدن میکند.

یک جهت اساسی قضیه جهت‌گیری به طرف طبقه کارگر و کمونیسم است. کمونیسم و طبقه کارگر رکن‌هایی است که خط ما را متمایز میکرد. میگفتیم: " ما می‌خواهیم کار کمونیستی کنیم" ، " ما می‌خواهیم با طبقه کارگر کار کنیم" ، " کارگران در شهرند" ، " بنابراین جنبش ما جنبش شهری است" و غیره. و این در تناقض قرار میگرفت با دیدگاههای مسلط. برای مثال با دیدگاههای سبک کاری کومه‌له در تناقض قرار میگرفت. با طرز تفکرهای انحلال طلبانه و شکست طلبانه‌ای که میگفتند دوره، دوره افول است و باید فکر دیگری کرد در تناقض قرار میگرفت. این واگرایی به تدریج زیاد میشود، عمیق میشود و به اختلافات فاحشی در حزب کمونیست ایران تبدیل میشود. حتی قبل از بحران شوروی و قبل از اینکه بلوک شرق سقوط کند. حزب کمونیست ایران بدلیل این مباحثه درونی دچار یک تنش داخلی است و این سه خطر را در آن میبینیم. خط ناسیونالیستی کرد عملاً لال میشود تا این آخر که عبدالله مهدی گروهش را تشکیل میدهد. یعنی تا ایجاد سازمان زحمتکشان، خط ناسیونالیستی کرد، بجز در دوره کوتاهی که جلال طالبانی و جرج بوش سلیمانیه را فتح میکنند، ساکت است، گوش میدهد و هیچ نمی‌گوید. تحریک میکند، دروغ می‌گوید، پشت پا می‌گیرد، ترور شخصیت میکند، آیه یأس می‌خواند. ولی

را کاندید دفتر سیاسی نکردم. گفتم من دنبال عقاید خودم میروم. کنگره سوم حزب کنگره‌ای بود که از موضع خط ۲ و با کمک خط ۱ به این ندا که انقلابیگری و جنبش داخل را میآوریم سر ما ریختند. در کنگره سوم دست بالا را همین خطی داشت که امروز کومه‌له را در دست دارد. شش هفته ماه بعد، بحث کمونیسم کارگری از بیرون کمیته مرکزی، از بیرون انتخابات و از بیرون کنگره ورق را دوباره برگرداند. به فاصله یکسال بعد، بعد از پلنوم شانزده، رهبری کومه‌له در دست چپ است. خط چپ میگوید سیاست درست این است و سیاسهای خط ۱ و ۲ اشتباه بوده و طرفدار کنگره شش کومه‌له است که مصوبات خط چپ را تصویب کرده است.

۲- فاکتورهای سیاسی اجتماعی:

ختم جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج، فروپاشی شوروی، سرنوشت ناسیونالیسم درون کومه‌له در محدوده شکافهای منطقه ای، معضل "دیپلوماسی" با دولت عراق، به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیستی در کردستان عراق...

چند نکته میخوام در رابطه به فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب یعنی از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷، بگویم. در این فاصله اتفاقات جالبی افتاد. کنگره شش کومه‌له کنگره‌ای بود که کومه‌له روی یک خط چپ رفت. اسناد آن کنگره را من نوشتم. استراتژی حزب در کردستان، ملاحظاتی بر فعالیت نظامی حزب در کردستان، آتش بس یک جانبه با حزب دمکرات. اینها خط من بودند. من رفتم داخل اینها را مطرح کردم. خوشبختانه ابراهیم علیزاده روی این خط بود. عبدالله مهدی با این بحثها مخالفت کرد، ممتنع بود، آن وقتها ممتنع معنی مخالفت بود، همینطور چند نفر دیگر در کمیته مرکزی. این عده این بحثها، از تحلیلان از حزب دمکرات تا آتش بس یک جانبه، را قبول نداشتند.

کنگره شش این خط را به بحث گذاشت. البته در این فاصله اردوگاهها بمباران شد و من نتوانستم در آن کنگره شرکت کنم. مصوبات خط چپ در کنگره تصویب میشود. از فاصله کنگره شش کومه‌له، که ظاهرا یک خط چپ در کومه‌له تثبیت میشود، تا کنگره سوم حزب که عملا چپ را در بالای حزب ریشه‌کن میکنند چه اتفاقی افتاد؟ اتفاقی که افتاد خاتمه جنگ ایران و عراق و همچنین ضربات مرگبار نظامی بود که ما خوردیم. و فضایی که غالب شد فضای یأس بود. فضای این که دارند از ما قربانی میگیرند، فضای اینکه داریم نابود میشویم، و فضای "حالا بحث بحث روحیه است" و باید روحیه‌ها را بالا برد. وقتی جنگ ختم شد ما در پلنوم کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌ای تصویب کردیم که باید از وابستگی به عراق کم کرد. سعی کنیم هم در خارج و هم در داخل روی پای خودمان بایستیم. خطی که تشکیلاتداری میکرد، و

همچنین خط ملی، عراق را تنها راه نجات و بقاء میدانستند. تحریکاتی که این خط بر سر اینکه "اینها میخواهند رابطه عراق با کومه‌له را بهم بزنند" شروع کرد دیدنی بود. در فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب، فضا برگشت چون تشکیلات زیر منگنه فیزیکی، مالی، مادی، بی‌افقی آتی و غیره قرار گرفت. رفتند ببینند که منبع روحیه دادن به کسانی که بدون افق با یک تفنگ و با کمر درد قرار است در کوه و تپه‌ها منتظر بشوند چیست؟ کمونیسم به چنین کسی هیچ روحیه‌ای نمیتواند بدهد. اگر قرار است شما نوک کوهی بنشینید و دل خوش کنید که بزودی به شهر برمیگردید باید بروید از سنت‌های سیاسی دیگران استفاده کنید. و این کار را کردند. در ظرف شش هفته ماه چنان ناسیونالیسم، تشکیلات پرستی، عرق کومه‌له و زنده باد داخل بالا گرفت که وقتی در کنگره سوم حزب آن آدمها را میدیدی دیگر آنها را نمیشناختی. حتی جواب سلامت را نمیدادند. محاکمات کرده بودند و حکمت را داده بودند و اجرا کرده بودند و به کنگره آمده بودند. در کنگره سوم خط ما شکست خورد. اگر اسناد کنگره را بخوانید میبینید که گفتیم این کارها فایده ندارد. قاچ زین را بچسبیم راه نیست. آن کنگره، کنگره شکست چپ بود و دوره بعد از آن ما دیگر بحثمان را به عنوان کمیته مرکزی دنبال نکردیم. به عنوان خودمان حرف زدیم. و باقی ماجرا را میدانید.

بحران خلیج و بعد سقوط شوروی اتفاقات مهمی بود. به همین دلیل است که میگویم اشخاص مهم نیستند. شما مسأله‌ای مثل سقوط بلوک شرق را در مقابل سازمانی در یونان قرار بدهید، منشعب میشوند. مائوتسه تونگ با استالین سر پول دعوایشان میشد دو شاخه مهم در کمونیسم بین‌المللی بوجود میامد، چه برسد که بلوک مربوطه تمام شود. ریگانیست‌ها و تاچریست‌ها هجوم بردند و هم چیز را غارت کردند. معلوم است که یک حزب کمونیست در این سر دنیا تأثیر میپذیرد. اگر شما بروید بحثهای این دوره را بخوانید متوجه میشوید که تمام بحث ما این است که با این ترکیب انتلافی از نیروهای اجتماعی و سیاسی مختلف ما نمیتوانیم به این مهلکه برویم. باید فکری کرد. باید برویم در مقابل سقوط بلوک شرق و جنگ آمریکا با عراق، در شرایطی که بسختی میشد نفس کشید، بایستیم و حرف بزنیم. ما نمیتوانیم با عده‌ای که اکنون معلوم میشود که خودمختاری، فدرالیسم، مرگ بر کمونیسم و ما "کردها صادقیم" ارکان ایدئولوژیکش را تشکیل میدهد به چنین مهلکه‌ای برویم. اصلا قبل از اینکه ما این حرف را بزنیم و قبل از اینکه مسأله جدی بشود علیه ما شورش کردند. ما شکستشان دادیم. بار دوم که شورششان شروع شد ما تصمیم گرفتیم که از حزب بیرون برویم. ما یک بار خط ناسیونالیستی در تشکیلات کردستان را شکست

تاریخی و به دلیل اوضاع سیاسی و به دلیل اختلافات طبقاتی و جنبشی موجود در آن تجزیه شد. قرار نبود که تا حالا پای صحبت آقای ایلخانی زاده بنشینم. حتی اگر شوروی هم سقوط نمیکرد و جرج بوش سلیمانیه را دست جلال طالبانی نمیداد ما نمیتوانستیم که تا حالا پای صحبت کسی نشسته باشیم که فدرالیسم میخواهد. دعوایش با ما سر خود بحث فدرالیسم شروع میشد. در بحث دمکراسی دعوایش با ما شروع میشد. در بحث حق تعیین سرنوشت دعوایش با ما شروع میشد. در بحث زن دعوایش با ما شروع میشد. در بحث انقلاب فرهنگی در ایران و در بحث حجاریان دعوایش با ما شروع میشد. و اینطور شد. در تک تک این مراحل عده‌ای از ما جدا شدند. در نتیجه، این پروسه بدلائل سیاسی اجتناب ناپذیر بود. این آدمهایی که در آن پروسه شرکت کردند، حتی کسانی که من سر سوزنی برای عقایدشان احترام قائل نیستم، یک سر و گردن از چه‌های دور و بر خودشان بلندتر بودند. هیچکدام آدمهای حقیر و کوچکی نبودند. همه کارهای بزرگی کرده بودند و از هم جدا شدنشان هم به خاطر این نبود که کسی کلک زده. اینطور نبود. آدم‌های بزرگی بودند در پروسه بزرگی شرکت کردند و در مقابل نتایج آن پروسه از هم جدا شدند. این آدمها سه یا چهار سازمان مختلف درست کردند و اگر امروز آبراهامیان بخواهد تفاوت‌هایشان را توضیح دهد به دقت در یک صفحه میتواند این کار را بکند. امروز اگر کسی بخواهد این پروسه را تحلیل کند اینکار را به شیوه سیاسی انجام میدهد. چپ، راست، مرکز، ملی‌گرایی کرد و غیره را نشان میدهد. اینها خطوطی هستند که معنی داشتند، از هم جدا شدند. نه بخاطر کرد بودن و فارس بودنشان، و به این ترتیب صادق و ناصادق بودنشان، نه بخاطر این که عده‌ای زود رفتند، چپ روی کردند، با لحن بدی حرف زدند، کتابی را از اسناد منتشر کردند، خوش رفتاری نکردند و غیره. بخاطر اینکه ما که سهل است حتی اگر حزب بلشویک هم با چنین اتفاق جهانی روبرو شده بود به هشتاد و پنج فرقه تقسیم میشدند. همه شدند. چه واکسنی ممکن بود به ما زده باشند که در مقابل ظهور دوی خرداد، پایان جنگ ایران و عراق، فتح کردستان توسط نیروهای جمهوری اسلامی، سقوط بلوک شرق، جنگ آمریکا و عراق، بقدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، از جایمان تکان نخوریم و کماکان با هم عکس بیندازیم؟ این عملی نبود. گرایش‌های مختلفی بودند. سندش هم این است که الان چهار حزب از آن بیرون آمده که زمین تا آسمان با هم فرق میکنند.

۳- زمینه‌های عینی تشکیل سازمان زحمتکشان:

ضعف رهبری ناسیونالیسم کرد، دو خرداد، بیتفاوتی

رهبری کومه‌له

دادیم. عقبش راندم و تشکیلات را از دستش درآوردیم. وقتی دفعه دوم جلال طالبانی پرچم ملی‌گرایی را در سلیمانیه به اهتزاز در آورد و معلوم شد که چه بهشتی در مقابل ناسیونالیسم کرد باز شده و مارکسیسم هم در صحنه جهانی وضعیت خراب است، صحنه چرخیده به این که اصلا چرا باید مارکسیست بود؟ لنین هرچه گفته که گفته، زنده باد واقعیت شیرین عینی... و با این افق رفتند. اینجا دیگر نگاه داشتن حزب کمونیست اشتباه و خود گول زدن بود. ما تصمیم گرفتیم حزب کمونیست را ترک کنیم.

سقوط شرق مارکسیسم را از چشم انداخت. شرق مارکسیست نبود ولی سقوط شرق مارکسیست را از چشم همه انداخت. علت اینکه یک عده در کردستان به حرف کسانی از تهران ظاهراً با یک لا پیراهن به کردستان آمده‌اند گوش میدادند این بود که فکر میکردند کمونیست هستند. کمونیست هنوز جذبیه داشت. وقتی کمونیست جذبیه نداشت به راحتی میشد علیه منصور حکمت که تا دیروز پایش را از ماشین بیرون نگذاشته دورش جمع میشدند، مزخرف گفت و فحش داد. به راحتی میشد این کار را کرد. اگر کمونیسم مطرح نیست این آدم و کسانی که خودشان را با کمونیسم تداعی میکنند چه ارزشی دارند؟ کودتای خزنده‌ای، که رهبران را الان در این سازمان زحمتکشان میبینیم، را شروع کردند، کودتای خزنده‌ای که اینها بر سر مسأله جلال طالبانی و قضیه سلیمانیه شروع کردند ما را متقاعد کرد که باید برویم. من با خودم فکر کردم که این روند دوم را دیگر ما میبازیم. روند اول را بردیم چون مقررات بازی معلوم بود. حزب کمونیست ایران را بدون ما نمیتوان نگاه داشت پس کودتا کننده باید عقب برود. اما جمهوری خودمختار در سلیمانیه را نه تنها بدون ما میتوان نگاه داشت بلکه برای اینکار احتمالاً باید از روی نعش ما هم رد شوند و این بار احتمالاً میشوند. تعرض اول تعرض تشکیلاتچی‌ها بود اما تعرض دوم حمله اینها ها نبود، تعرض خط یک، یعنی ناسیونالیستها، بود. اگر به نوشته‌های عبدالله مهتدی در آن دوره نگاه کنید گذار از عرض سالن و رفتن از این کمپ به کمپ مقابل را میشود دید و کار امروزشان چیزی بیشتر از وفاداری به خطشان نیست. در نتیجه در بحران دوم، در شرایطی که چانوشسکو را بردند و یک روزه کشتند، در شرایطی که اگر میگفتی کمونیست هستم صاحب خانه اجاره را فسخ میکرد، در آن شرایط وقتی ناسیونالیستها به ما حمله کردند، با اینکه در تشکیلات اِبادا کمیّت بالائی نداشتند، با اینکه تمام اهرمهای تشکیلاتی دست ما بود، با اینکه تمام هویت و مهر و امضای تشکیلات ما بودیم، همه را گذاشتیم و رفتیم. توضیح میدهم که چرا در پرتو اتفاقاتی که امروز دارد میافتد، این کار فوق‌العاده درستی بود. به هر حال میخواستیم بگویم حزب کمونیست ایران در یک پروسه مادی

نظر اهمیت سیاسی و از نظر کمیّت نیرو. از نظر اکتیویسمش و از نظر حرف روشنی که دارد به مردم میزند. چرا امروز جریان ناسیونالیستی جدا میشود؟ به نظر من عبدالله مهدی و دوستانش ده سال پیش هم این خط را داشتند. علت این که آن موقع نمیتوانستند به سادگی بگویند که میرویم این جریان را تشکیل میدهم شیوه فوق العاده رو به عقب در جدائی بود. گفتیم این سازمان مال شما، همه چیزش مال شما و اصلا حزب خودتان است آنرا اداره کنید. قول دادند که میروند روی خط ما اداره اش میکنند. اگر اسناد آن دوره را نگاه کنید، در پلنوم حزب قسم میخورند و میگویند اینها به بنیادهای افکار خودشان پشت کردند و ما میرویم کمونیسم کارگری را پیاده میکنیم. اینها ما را تضعیف کردند اما ما حزب را بازسازی میکنیم و حزب پرافتخار کمونیست ایران را پیش میبریم. گفتیم زنده باشید اگر این کار را بکنید ما مخلص شما هستیم. عبدالله مهدی سعی کرد از همان موقع ادبیات آلترناتیو آن سازمان را درست کند. در نشریه‌شان شروع کرد درباره اینکه کمونیسم چیست، دمکراسی چیست، شوروی چیست و غیره نوشتن. سعی کرد یک روایتی که بر اساس آن بشود عکس ما را لاک زد را بدست بدهد. عکس هیأت رئیسه کنگره موسس را نشان داد و گفت این عبدالله مهدی است و این هم ابراهیم علیزاده و این وسط نمیدانیم چرا یک کانگرو ایستاده است!! سعی کرد عکسهای ما را لاک بزند و بجای آن کانگرو بکشند. شش هفت ماه سعی کردند دیدند نمیشود. حزب کمونیست ایران بالماسکه نیست. یک پدیده واقعی است، ایده‌ها واقعی هستند، کمونیسم واقعی است، آدمها واقعی هستند، فکر میکنند، خط دارند، تاریخی دارند، تاریخ واقعی است و حافظه تاریخی معنی دارد. شما نمیتواند یک نشریه در تیراژ هفتصد نسخه در بیاروید و بعد با دو مطلب راجع به دمکراسی، تکه‌های دست اول یا اریژینالی که منصور حکمت یا ایکس و وای گفته‌اند را کنار بگذارید و باقی‌ش را از اقتصاد نوشین و " تاریخ مختصر" سر هم جمع کنی و برای تحبیب چپ باقی مانده بگویی این حرفهای مستقل من است و انتظار داشته باشی که آن جنبش و آن خط منسجم بشود. تنها موضع واقعی برای بازسازی کومه‌له بعد از ما موضعی بود که امروز عبدالله مهدی گرفته است. تنها موضع واقعی، از نظر تاریخی، برای بازسازی یک سازمان در مقابل ما بنام کومه‌له این بود که علیه کل تجربه آنرا فرموله کنی. نمیتوانید بروید آن تجربه را نگاه دارید و بگویند که من آنرا درست میکنم و اینها که آن را ساختند هیچ نیستند. خیلی جالب است که وقتی ما رفتیم جریانات چپ دیگر کاری نداشت که اینها برنامه‌شان چیست و جملاتشان چیست. قبولشان کردند. با

تشکیل سازمان زحمتکشان کاری است که اگر ناسیونالیسم قدرتش را داشت میبایست بیست سال، پانزده سال، یا ده سال پیش میکرد. چرا ناسونالیسم کرد موجود در آن سازمان مجبور شد بیست سال صبر کند که به این نقطه برسد؟ این سوالی است که میخواهم کمی روی آن مکث کنم که به نظر من صحت شیوه برخورد ما به این جریان را بیشتر از هر چیز نشان میدهد.

هنگام جدائی بعضی از رفقا به ما میگفتند که ما اکثریت قاطع هستیم چرا حزب کمونیست ایران را ترک میکنیم؟ چرا اسم و رسم و رادیو و تسلیحات و پول و همه چیز را برایشان میگذاریم و میرویم؟ چرا این کار را میکنیم؟ بحث من این بود که این جدالی است که در شرایط فعلی نباید به آن وارد شویم. گفتیم به نظر من فعلا کمونیست کُشان است، ناسیونالیسم در کردستان عراق قدرت را بدست گرفته است، پول و اسلحه را در اختیار دارد، دروه آنتی کمونیسم است، آنوقت قرار است ما برویم از یک موضع اساسنامه‌ای جلوی این موج بایستیم و جوابگو باشیم؟ اگر ما آن موقع دست به تسویه راست در حزب کمونیست ایران میزدیم همین کاری را میکردند که امروز عبدالله مهدی کرد. عده‌ای جمع میشدند و میگفتند که اصلا تشکیل حزب از اول اشتباه بوده، فارسها خیانت کردند، ما همه چیز را در طبق اخلاص گذاشتیم، اینها دارند برای قدرت خودشان تلاش میکنند و بجای اینکه با دوازده نفر بیرون بروند با سیصد نفر بیرون میرفتند. یک سازمان درست میکردند و بخودشان کومه‌له زحمتکشان میگفتند. عین همین کار را ده دوازده سال پیش میکردند و اگر این کار را میکردند باخت بزرگی برای ما بود. ما اینها را گذاشتیم تا با پدیده‌ای که برایشان بجا گذاشته بودیم ور بروند. اگر ما ایستاده بودیم و تصفیه کرده بودیم خط ناسیونالیستی کرد، ده سال پیش این برنامه را پیاده میکرد و آن موقعی بود که آدمها را در دنیا به جرم مارکسیست بودن به سیخ میکشیدند. امروز که این کار را کرده‌اند، حزب کمونیست کارگری از آن موقع عظیم‌تر در مقابلشان ایستاده است. امروز که این کار را کردند داستان شکست کمونیسم تمام شده و لااقل در چهارچوب ایران داستان، داستان تعرض کمونیسم است. الان که این کار را کرده‌اند دیگر شانس ندارد. اگر آن موقع این کار را کرده بودند همه ناسیونالیستها را از سوراخ‌هایشان بیرون میآورد. برمیگشتند و هرکس را که لای علفها افتاده بود را جمع میکردند و میبردند. بنابراین درست این بود که ما برویم نیروی خودمان را جمع کنیم و صف فشرده و جنبش خودمان را بسازیم. نیروی که امروز پدیده‌ای شده که همه چپ ایران روی هم گوشه کوچکی از کادرهای آن نمیشود. از

آغوش باز قبولشان کردند. با اینکه اینها مهر و امضا و همه امکانات تشکیلات و مسئولیت پلیمیکهای قبلی با چپ را داشتند. از نظر فرمال آنها به راه کارگر بد گفته بودند، آنها با دمکرات جنگ کرده بودند. اما دمکرات فهمید که گویا جنگش را با ما کرده است.

راه کارگر فهمید که گویا اختلافش با ما بوده، اتحاد چپ کارگری و همه ملی- اسلامی‌های خارج کشور فهمیدند که کسانی که در حزب کمونیست مانده‌اند آدم‌های خوبی هستند و میشود با آنها کنار آمد و همه گفتند که حزب کمونیست ایران که ما چشم نداشتیم ببینیمش، رفت. این پدیده‌ای که باقی مانده، درست است که اسمش حزب کمونیست است، اما از خودمان است. میشود با آنها کنار آمد. و یا بقول خود ابراهیم عزیزاده گفتند اینها خلق کردند، برویم به آنها آوانس بدهیم. اینها دوباره خلق کرد شدند و برای پیوستن به جبهه از آنها دعوت شد. وقتی عبدالله مهدی میگوید من رفته‌ام و تفنگ اتحادیه میهنی کردستان عراق را روی گردن کومه‌له گذاشته‌ام که پنجاه- پنجاه در کمیته مرکزی شریک شوم و کومه‌له میگوید نه، کسی نمیگوید که این کار مثل هواپیما ربائی است. وقتی منشعبین حزب دمکرات جدا شدند ما گفتیم حزب دمکرات، حزب دمکرات است و منشعبینش هم منشعبین. ما حاضر نیستیم به منشعبین از حزب دمکرات بگوئیم حزب دمکرات. حتی اگر آمده با ما صلح کند. حزب دمکرات آنهایی هستند که آنجا نشسته‌اند و کنگره قانونیشان را برگزار میکنند. ولی چون از نظر این چپ اینها خلق کرد تلقی میشوند و قرار نیست کسی بگوید بالای چشمشان ابروست و همه باید با آنها وصلت و وحدت کنند، کسی نمیگوید که آخر چپ معیارهایی دارد و شما یا باید در کنگره سازمانتان رأی بیاورید و یا انشعاب کنید. کمیته مرکزی را با من پنجاه - پنجاه تقسیم کنید و گرنه اله و بله میکنم یعنی چه؟ چطور اسم خودت را کومه‌له میگذاری؟ طوری شده که طرف از کومه‌له بیرون رفته و اسم خودش را گذاشته کومه‌له و با رادیو فرانسه مصاحبه میکند و وقتی کومه‌له میپرسد چرا بنام دبیر کل کومه‌له حرف میزنید؟ جواب میدهد ساکت! تو اصلا کی هستی که در کار کومه‌له دخالت میکنی؟ این فضائی است که در آن می‌آیند و با اینها دست میدهند و نزدیکی میکنند. چون ما رفته‌ایم.

تمام آن نفرت، تمام آن چپ‌ستیزی و تمام آن ترور شخصیت‌ها و تمام آن هیاهو برای این بود که خط ما در آن حزب حاکم بود و خود ما آنجا بودیم، و وقتی رفتیم حزب کمونیست ایران رفت. ما مهر و امضا را گذاشتیم چون نمیخواستیم به یک جنگ نابرابر و زودرس با نیروهای برویم که در فضای سیاسی و اجتماعی آن دوره دست بالا را داشتند. کم بودند

و در کنگره نمیتوانستند ۱۵ نفر را با خودشان ببرند. اگر ما به کنگره چهار میرفتیم همین بلایی سر عبدالله مهدی می‌آمد که در کنگره خودش سرش آمد: انتخاب نمیشد و رأی نمی‌آورد، اگر ما توصیه‌اش نمی‌کردیم. ولی ما طوری رفتیم که وقتی در پلنوم بیست و یکم گفتیم که ما داریم میرویم و من خودم را برای رهبری آن تشکیلات کاندید کردم، همه آنها، از جمله آقایان مهدی، عزیزاده و بابامیری به من رأی دادند. این تصمیمات در نشریه کمونیست چاپ شده است. طوری رفتیم که به کسی که اعلام کرده دارد می‌رود رأی میدهند که تا وقتی که هست در رأس تشکیلات باشد. عبدالله مهدی در آن پلنوم، چهار رأی آورد، من همه رأی‌ها را آوردم. خود آقای مهدی به من رأی داده که در موقع انشعاب مسئولیت سازمانش را همچنان برعهده بگیرم. فضائی که ما بوجود آوردیم به اینها اجازه کار دیگری به اینها نمیداد. اگر ما اینها را آنتاگونیزه میکردیم، همانطور که بعدا دیدید، حقوق اساسنامه‌ای و اینکه چه کسی صاحب نام حزب است و غیره بی معنی میشد و آنوقت همین بحث را میکردند که حالا میکنند: کومه‌له ما هستیم، شما ملاًخورش کردید، شما آنرا بالا کشیدید، شما خیانت کردید، سیصد نفر میشدند و اردوگاه‌هایشان را داشتند. و ما نمیتوانستیم برویم و به تک تک فعالین آن سازمان دسترسی پیدا کنیم و مثل امروز بگوئیم که چه اتفاقی افتاد. در نتیجه ما اینها را از این فرصت تاریخی محروم کردیم. ۱۰ سال تلاش کردند که کومه‌له را به این خطی که هستند تبدیل کنند، نشد. آن آدمهایی که با یک پیراهن آمده بودند و ظاهرا کسی نبودند، آنقدر کسی بودند که حتی وقتی رفتند نمیشد تنمه آنچه که باقی مانده را بدست آورد. هنوز جریان مهدی- ایلخانی برمیگردد و میگویند که " اینها (کومه‌له) به خط کمونیسم کارگری علاقمندند و تحلیلهای این خط را تحویل میدهند " ، " هنوز دیدگاهشان روی مسأله ملی دیدگاه حزب کمونیست کارگری است ". اگر این درست است باید قبول کرد که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران پدیده زبون و ضعیفی بود، همین حقیقت است که الان میبینید و حزب کمونیست روی آن بنیاد ساخته نشده بود. ناسیونالیسم کرد یکی از گرایش‌های جعلی و کاذبی بود، که بخاطر اینکه آلترناتیو دیگری نبود، خودش را در آن حزب چپانده بود. ده سال اینها سعی کردند که سازمانشان را روی این خط ببرند و نتوانستند. معلوم شد که تحلیل ما درست است. تشکیلات‌داری جوابگو نیست. اما تشکیلات‌داری کردند. ده سال رفتند تشکیلات‌داری کردند. ما گفتیم که اگر این کار را بکنید بجائی نمیرسید. و بجائی نرسیدند. اگر به انتقاد عبدالله مهدی به کومه‌له نگاه کنید، میگوید ما در این دهسال پاسیو شدیم، هیچ فعالیتی نکردیم، انگار هیچ خبری نیست و کاری نمیخواهیم بکنیم. دقیقاً دارد

همان انتقادی را به خط مرکز میکند که ما آن موقع میکردیم: کاری نمیخواهد بکند و فقط صبر میکند. گفتیم جامعه دگرگون شد کاری نکنید. دقیقاً خط مرکز را دارد باهمان تبیین میگوید که ما میگویدیم و میگفتیم که این خط افق فعالیت سیاسی ندارد. وقتی حزب کمونیست تشکیل شد دیگر نشسته و دارد صبر میکند. اما عبدالله مهتدی و دوستانش دیگر نمیتوانند صبر کنند. مملکت دارد شلوغ میشود، جامعه دارد قطبی میشود، در باز شده و هزار و یک امکان بوجود آمده و روی ایدئولوژی کومه‌له نمیشود چیزی را تکان داد. مهتدی ده سال سعی کرد خط خودش را حاکم کند نتوانست، نیرویش را برداشت و بیرون رفت. این اتفاقی است که افتاده است.

در نتیجه سازمان زحمتکشان تشکلی است که ایجادش بعد از سالها بدلائل مختلفی مقدور شده و به همین دلایل مختلف از نظر سیاسی پدیده ضعیفی است. من این دلایل را در نوشته‌ای که در نشریه هفتگی داشتم شمردم. حزب دمکرات در بحران است. اگر حزب دمکرات در بحران نباشد ناسیونالیسم می‌رود عضو حزب دمکرات میشود. ممکن است دو نفر هم عضو نشوند ولی بطور کلی جامعه پرچم ناسیونالیسم بلند است و به آن می‌پیوندند. بحران حزب دمکرات است اجازه میدهد " بروسکه" این را بگوید، ناصر رزازی آن را بگوید و عبدالله مهتدی حرف بزند و غیره. اگر این بحران نبود هژمونی در حزب دمکرات بود. اگر الان قاسملونی بود که تصویر بزرگ حزب دمکرات را جلوی جامعه کرد ناسیونالیست داخل و خارج نگه داشته بود، این محافل فوئش گروه فشار روی حزب دمکرات میشدند. میرفتند شرایطشان را برای وحدت به حزب دمکرات بگویند. حزب دمکرات در بحران است و خوابش برده است. یک حزب نهادی در جامعه است اما کاری نمیکند. کسی حزب دمکرات را در زندگیش نمی‌بیند. از یک طرف حزب دمکرات در رابطه با ناسیونالیستهای خارج کاری نمیکند، از طرف دیگر در داخل دارند جنبش دو خردادی درست میکنند، که بنظر من دو خرداد در کردستان یعنی حزب دمکرات، اما رهبری حزب دمکرات از روی بیمیگی این را نمیفهمد و علیه آن موضع گرفته است. حزب دمکرات شروع کرده نهضت دوم خردادی در کردستان را محکوم کردن در حالی که عملاً رفقای خودش هستند. در هر صورت حزب دمکرات رهبری بی‌کفایت و ناتوانی دارد، بی‌افق است و در نتیجه ناسیونالیستها ول شده‌اند. اگر یکی بیاید و سوت بزند که " شام حاضر است" همه اینها به حزب دمکرات برمیگردند. باید چنین رهبری در حزب دمکرات عروج کند. فاکتور دوم رشد کمونیسم کارگری است. اینها خیلی پیش خودشان گفتند که کمونیسم کارگری هیچ نیست و مدام این را در این ده سال تکرار کردند که اینها هیچ نیستند. اما

حتما گزارشهای داخل بدستشان میرسد، حتما میدانند داستان چیست، و این که در صحنه داخلی کردستان باید روبروی حزب کمونیست کارگری بایستند. جواب حزب کمونیست کارگری را با خط پاسیو کومه‌له نمیشود داد. باید رفت روی موضع سیستماتیک " افق سوسیالیسم" ایستاد، باید شروع به ترور شخصیت کرد، باید شروع به دروغ گفتن کرد، و قومیت آدمها را به گناهمان تبدیل کرد. قومیتی که اینها به مردم میدهند. ما کرد هستیم و اینها فارسند. باید شروع به تحریک کردن و دروغ گفتن راجع به تاریخ کرد، باید سر این موضع ایستاد. کومه‌له جوابگوی این نبود.

بالاخره مسأله دوم خرداد یک فاکتور تعیین کننده است. گویا قرار است مذاکره بشود. " دوم خرداد آمده و قرار است مذاکره شود و ما را دعوت نمیکنند". در نتیجه باید برویم و کاری کنیم که ما را دعوت کنند و پای مذاکره باشیم. اینها تصویری از اینکه ایران تحولاتی انقلابی و سرنگونی خواهانه‌ای را از سر میگذرانند، ندارند. بیشتر تصور حجابیانی از پروسه سیاسی آتی در ایران دارند. که گویا قرار است یک جناح دوم خردادی بیاید و شرایط را در ایران متعارف کند و با کردها بنشیند و راجع به خودمختاری حرف بزند و بهتر است اینها عقب نباشند. نشریه " خبرنگار کومه‌له" را که باز میکنی میگوید " دکتر رئیس دانا" تشریف برده‌اند این را گفته‌اند، خانم کدیور نماینده مردم آن را گفته‌اند، آقای فلانی سردبیر فلان نشریه مسلمان این را گفته و غیره. انگار اکثریت دارد حرف میزند. خبرنگار سازمان زحمتکشان از نظر موضعش در مورد اتفاقات داخل ایران تفاوتی با نشریه کار اکثریت ندارد. وگرنه چه وقت من احمد بنی احمد را به عنوان نماینده مجلس از شاه قبول کردم و یا مجلس شاه را به عنوان مجلس قبول کردم که تو جمیله کدیور را بعنوان نماینده مردم قبول میکنی؟ کی ما مصباح زاده رئیس کیهان را ژورنالیست قبول کردیم که حالا قرار است آقای ایکس را در تهران ژورنالیست تعریف کنیم؟ کی هوشنگ نهاوندی را اقتصاددان دانستیم که حالا رئیس دانا را اکونومیست و اقتصاددان خطاب کنیم؟ این یک انتخاب سیاسی است، قرار گرفتن کنار اینها و رفتن در کلاس آنهاست. این موضع اکثریت است، موضع اکثریت و جریان شفیق، آدرین، رضا مقدم، امیر پیام، حسن وارث است. موضع همان کسانی است که از میان ما از پنجره بیرون افتادند. این موضع حجابیانی است. از نظر سیاستشان روی ایران دیدگاه حجابیانی را قبول کرده‌اند. منتهی مهتدی سهم خودش را میخواهد. حجابیانی هر کاری را که میخواهد بکند به شرطی که سهم اینها را بدهد. این موضعی است که اینها دارند. این فاکتورها، یعنی ضعف حزب دمکرات، رشد کمونیسم کارگری، پاسیویته کومه‌له فعلی و ناتوانیش در

جوابگویی به این مسائل و بالاخره دوم خرداد و چشم انداز مذاکره، چهارچوب کنونی انشعاب اینها را میسازد و دیگر باید بروند روی این موضع.

۴- ماهیت سیاسی سازمان زحمتکشان، رمز جدال بر سر نام " کومهله "

آیا این جماعت سازمان زحمتکشان نیروی هستند؟ به نظر من از نظر اجتماعی نه اما از نظر نظامی و سیاسی آری. به نظر من راه انداختن باندهای فالانژ مسلحی که بر نفرت و کاریزمای رهبریش و بر تحریک بنا شده باشد، اصلا کاری ندارد. به ارتش رهائی بخش کوسوو نگاه کنید، به عبدالله اوجالان نگاه کنید، که تازه دارد خیلی اجتماعی تر کار میکند. عبدالله اوجالان پلاتفرمی که دارد در ترکیه نیروی مادی ندارد. جامعه ترکیه نمیداند بالاخره با این پدیده چکار کند. عبدالله اوجالان جوابگوی مسائل نیست اما این واقعیت مانع از آن نمیشود که اوجالان ده سال نیروی زیادی را پس و پیش کند و برود و بیاید. ارتش رهائی بخش کوسوو را اصلا سیاه درست کرده است. اما الان نمیدانند در مقدونیه چطور از شرش خلاص شوند. به نظر من سازمان زحمتکشان میتواند دو هزار، پنج هزار یا شش هزار نفر مسلح را جمع کند و موی دماغ هر آدم متمدنی در جامعه کردستان بشود، شورا تخته کنند، فلان چیز مالیده بگویند، زیر جُلکی با همتای فارسشان در تهران گاوبندی کنند و شرایطی را به مردم کردستان حفته کنند، تروریسم سیاسی و نظامی سازمان بدهند. اینطور نیست که چون از نظر اجتماعی چیزی نمیشوند، چون رهبری ناسیونالیسم کرد را نمیخواهند بگیرند، چون طبقه کارگر کردستان با آنها نمیرود، در نتیجه محفلی مثل " بروسکه " هستند. نه، اینطور نیست. بنظر من دستکم گرفتن جریان سازمان زحمتکشان اشتباه است. چون آگاهانه میخواهد ناسیونالیسم را به یک سطح فالانژ ارتقا بدهد و میخواهد حزب نفرت علیه چپ درست کند. حزب دمکرات با ما جنگ هم کرده است اما از روبرو که نگاهش میکنی میبینی که ممکن است در یک چهارچوب سیاسی تابع یک مقرراتی شود و مقررات بازی را قبول کند. اینها این طور نیستند. فالانژیسمی که در این تشکیلات هست خیلی برجسته است. نفرتش از چپ و تحریف تاریخش و بحثهای اخلاقی- عاطفی که دارد میکند: " اخلاص " ، " صداقت " . حزب دمکرات ندیده ایم از اخلاص و صداقت و حرف بزند. میگوید موضع من این است. بحث اخلاص، بحث صداقت، بحث خیانت کلماتی است که بدرد پاکسازی قومی میخورند. در نتیجه ما داریم در اینها " آرکان " ها، " توچمان " ها و " کارادزیچ " های آینده آن مملکت میبینیم. چقدر رشد میکند؟ بستگی دارد به اینکه بقیه ما چطور با آن برخورد میکنیم.

به نظر من اگر اینها دارند رشد میکنند به این دلیل است که جریان کومهله، مطابق همان ایرادی که به آن میگیرند، نا فعال و خواب آلوده افتاده است. چون سد اول در مقابل آنها کومهله است. کومهله است که باید هویت اینها را در جامعه نامشروع اعلام کنند. آنها هستند که باید بگویند کسی دور اینها نرود. در صورتی که میدان را داده اند دست اینها، و اینها را به حال خود گذاشته اند. حتی من و شما نمیتوانیم بفهمیم کدام اعلامیه دفتر نمایندگی کومهله مال کی است؟ اخبار کدام یک را میخواند؟ سخنرانی کدام یک از اینها باید برود؟ فلان جشن را کی گرفته؟ چون کومهله سرش را کرده زیر برف و فکر میکند " هیچ نیست " ، " هیچ نیست " میگذرد و قضیه شفا پیدا میکند و طرف مضمحل میشود، و طرف هم شروع کرده به عوام فریبانه ترین اشکال از اینها نیرو کنند و بازسازی کردن خود. واقعا با عوام فریبانه ترین شیوه. از تعریف کردن عدهای به اسم " طیف کومهله " ، کسانی که خودشان در جلسات مختلف درباره عقب ماندگی سیاسی آنها حرف زده اند، تا شهید خوری. شروع کرده اند شهید شهید کردن و همه را بحساب خودش میگذارد. میخواهد تاریخچه آن سازمان را بخورد، افرادش را بخورد، محبت به آن را بخورد و غیره.

اینها نام خودشان را گذاشته اند کومهله. این یکی از سرقت های بزرگ سیاسی محسوب میشود. کومهله اسم تشکیلی بود به اسم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران. این تشکیلات سه کنگره گرفت. کنگره اولش را نه نفر تشکیل دادند و کسانی که در جلسه انجمن مارکس درباره تاریخ شفاهی کومهله بودند یادشان هست که چه کنگره های بود. اسنادش را ما داریم اگر بخواهند میتوانیم چاپ کنیم. کنگره دومش به اتحاد مبارزان کمونیست درود میفرستد و میگوید من چپ هستم و پوپولیسم را نقد میکند. کنگره سومش برنامه حزب کمونیست ایران را تصویب میکند و تصمیم میگیرد حزب را تشکیل بدهد. کدام یک از این کنگره ها وجود این سازمان را توجیه میکند؟ اینها طرفدار کدام کنگره سازمانیشان هستند؟ از اینها باید پرسید شما طرفدار کدام یک از کنگره های سازمان زحمتکشان هستید؟ هیچکدام؟ به چه اجزای این اسم را روی خودتان گذاشته اید؟ میتوانم من جگرکی بالای مغازه ام یک MI بنویسم و بگویم این مک دونالد است؟! بالاخره حساب و کتاب و قانونی وجود دارد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان توسط کنگره هایش و نمایندگان و رهبران منتخب قانونیش به یک حزب پیوست. تازه در این مورد فراندم هم کرد و شما رأی نیاوردید. همه، از جمله خود شما، در آن حزب عضو شدند. مثل این است رفیقی که ما قبلا میشناختیم برود سرخود اتحاد مبارزان

از چپ را دامن بزند، و در مدارس مزخرفات درس بدهد. تاریخی که از آن حرف میزند را که داریم میبینیم. میخواهد این را بنویسد و در درس تاریخ مدارس تدریس کند. داریم به چیزی نگاه میکنیم که فردا قرار است ارتش آزادیبخش کوسوو باشد. و میخواهد این کار را به اسم کومهله انجام دهد. مثل این است که ارتش آزادیبخش کوسوو اسم خودش را بگذارد حزب بلشویک. به نظر من این پروسه که ما در مقابل این جریان ایستاده‌ایم نه اهالی محل، که دقیقاً خواب آلودگیشان آن چیزی بوده که ما بخاطر آن ترکشان کردیم، خجالت‌آور است. دقیقاً بی‌تفاوتیشان به سیاست، به طبقات، به ایدئولوژی، به تئوری و به آرمانهای اجتماعی و سیاسی چیزی بود که ما گفتیم دیگر نمیتوانیم تحمل کنیم و آنها را ترک کردیم. این همان پدیده است که دارد به یک عده یک مانده آسمانی میدهد که در حالی که در غیاب این اسم یازده نفر را هم نمیتوانند دور خودش جمع کنند، برون کاسه بچرخانند و نیرو جمع کنند. دروغ بگویند و نیرو جمع کنند. و ما میدانیم اینها چرا نیرو جمع میکنند. ناسیونالیسم کرد را دارند در یک سازمان فالانژ متشکل میکنند. جای تأسف است که کسانی که دیروز رفیق ما بودند و چپ بودند رهبر این ماجرا شده‌اند. اما این قبلاً هم پیش آمده است و چیز عجیبی نیست. بعضی برای اینکه رهبر شوند حاضرند هر جایی بروند. نتوانست رهبر کومهله بشود، رهبر سازمان خودش شده. به هر حال باید این را در نظر بگیریم که اینها یک جریان فالانژ هستند و حقانیتی در مورد نام کومهله ندارند.

۵- خودمختاری و فدرالیسم، مسأله ملی

بحث خودمختاری موضع خیلی گویایی است. ما راجع به خودمختاری نظر دادیم. گفته‌ایم که خودمختاری را قبول نداریم و خودمختاری بخودی خود جزو حقوق ملل نیست. ما حق تعیین سرنوشت داریم و حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدائی. و حق جدائی یک حق یک جانبه است. در مواردی که معتقدیم جانی مسأله ملی هست، معتقدیم که ملتی که مسأله ملی‌اش آنقدر برجسته شده که مزاحم رشد و توسعه‌اش است و مزاحم خوشبختی آدمهایش شده، باید بتواند رأی بدهد و اگر خواست بطور یک جانبه جدا شود. اما بطور یکجانبه جدا شدن بدین معنی نیست که شما میتوانید بطور یک جانبه شرایطی را برای باقی ماندن بحث کنید. اگر حق جدائی را با حق طلاق مقایسه بکنید، حق خودمختاری چیزی شبیه حق تعدد زوجات میشود. یعنی اینکه من میخوام در ایران بمانم با این حقوق. اگر میخواید بمانید که باید بقیه هم راضی باشند. اگر میخواهی بروی، خودت میتوانی تصمیم بگیری. اما میخواهی بمانی با شرایط خودت؟ این دیگر فرق

کمونیست را تشکیل بدهد. این سازمان معلوم است چه شد. از اینجا به آنجا رفت. نمیتوانی اسم خودت را داروین بگذاری و باقی تئوریش را بگویی یا آرم کس دیگری را برداری، دست تو نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان به حزب کمونیست ایران پیوست، قانوناً، با پای خودش و با رأی خودش و مطابق پروسه‌های قانونی خودش. این بالا کشیدن یک سازمان است. قبول داشتیم اگر میگفتی که من ایده‌های آن سازمان را قبول دارم. اما ایده‌هایش را هم که قبول نداری. آن سازمان "از کنگره یک تا کنگره دو"، نوشته شعیب زکریائی، سند هویتی‌اش است و پوپولیسم رانقد کرده، گفته باید حزب تشکیل شود، به من ایراد گرفته چرا اکونومیستی مخالف تشکیل حزب هستیم... بنابراین معلوم است که فقط اسمش را میخوانند.

چرا اسمش را میخوانند؟ چون اگر فردا روزنامه کیهان بنویسد که سه تن به اسامی بابامیری، ایلخانی زاده و مهدی سازمان دیگری تشکیل دادند، همه میگویند خوب که چی؟ چکار کنیم؟ مگر ظاهر خالدی تشکیل نداده؟ مگر صد نفر دیگر از کومهله چیزهای دیگری را تشکیل نداده‌اند؟ طرف اسمش را میخواند و رسماً در روز روشن سرقت مسلحانه میکند. اسم را میخواند چون خودش کسی نیست. وگرنه چه سنتی را میخوانید بیدار کنید؟ به کدام سنت این کومهله دارید دست میبرید و از آن دفاع میکنید؟ دارد میگوید معروف کیلانه حق داشت، دارد میگوید جلال طالبانی حق داشت، دارد میگوید ماموستا شیخ عزالدین حق داشت، بعد بخودش میگوید کومهله. دارد به کومهله فحش میدهد اما میگوید من کومهله‌ام. کومهله نگفت جلال طالبانی حق داشت. کومهله نگفت معروف کیلانه حق داشت، کومهله وقتی زنده بود و آدمهایش کشته نشده بودند، که الان نتوانند شهادت بدهند، اینها را نگفت. یک عده زیادی از چیزی که شما دارید خودتان را به آن میچسبانید رفته به اسم سوسیالیسم کشته شده و گفته است زنده با حزب کمونیست ایران! این دزدی است. و جالب است که کومهله نشسته است و میگوید اسم مهم نیست محتوایشان را باید نقد کرد!

اسم مهم نیست چیست؟ دارد بزرگترین هدیه تولدش را به او میدهد و میگوید بفرما اسم را هم میخواهی ببر و هر چقدر میخواهی با آن عوامفریبی کن. هر چقدر کسی معتقد باشد که اسم کومهله اسم معتبر و مهمی است، به همان درجه باید از کاری که اینها کرده‌اند منزجر باشد، چه برسد به اینکه هنوز اسم خودش کومهله باشد. این دادن حربه به یک عده آدم ناسیونالیست است که فردا به اسم سازمانی که نقطه درخشانی در تاریخ چپ جامعه بوده، پاکسازی قومی سازمان بدهد، ملیت ما را در شناسنامه‌هایمان بنویسد، نفرت

میکنند. در این صورت یک عده دیگری باید بنشینند و ببینند که این شرایط را از شما قبول میکنند یا نه؟ و دقیقاً برای همین مسأله است که کسی که خودمختاری میخواهد دو دقیقه بعدش فوراً میگوید اصلاً فدرالی. به او میگوئی چرا میخواهی قومیت را وارد رابطه شهروندان کنی؟ چرا باید در پاسپورت و شناسنامه بنویسیم اهل کجا؟ چرا مدرک درست میکنی که از روی لیستش فردا خودت نه، یک نفر دیگر، کمپ درست کند، کُردها را یکجا بسوزاند، لُرها را جای دیگر آتش بزند، بچه‌های تُرک را جای دیگری اعدام کند؟ چرا میخواهی هویت قومی آدمها را به چشمشان بیاوری؟ چرا خودمختاری میخواهی؟ میگوید اصلاً همه را فدرالیستی کنید. هرکس برود کشور خودش را تشکیل بدهد... تهران مال کدام قوم است؟ مال کدام ملت است؟ شما کافی است بحث فدرالیسم را در ایران مطرح کنید تا تهران بیروت شود. اگر پلاتفرم فدرالیسم را در ایران قبول کنند، کشور خودمختار آذربایجان تشکیل میشود و بعد کشور خود مختار کردستان، بلوچستان خودمختار و من که در تهران نشسته‌ام و آذری هستم میگویم نصف این شهر مال من است. عبدالله مهدی لطف کرده و مسأله را منطقه‌ای گفته است. گویا فردا کسی که تفنگ روی دوشش انداخته است میگوید نه! آقای بابامیری منظورش منطقه‌ای بوده است. شما قومیت را باد زده‌اید، وارد هویت مردم کرده‌اید، آنرا به وجه تمایز خودت تبدیل کرده‌ای، و میگوئی هر قوم باید کشور خودش را داشته باشد و ایران اصلاً تقسیم شود به مملکتی که هر کس بر اساس قومیتش خاکی دارد، بعد لطف میکنید به مردم تهران تذکر میدید که شلوغ نکنید که ما منظورمان منطقه‌ای بود؟ گویا مردم فقط در کردستان خودمختاریشان را دارند وقتی به تهران آمدند، به تهران آمده‌اند. انگار به مجردی که ایشان بفرمایند مردم دست از قوم‌گرایی‌شان بر میدارند و تهران امن و امان میشود. تهران یک نمونه است. آیا باید استان‌های جمهوری اسلامی را بشماریم و به هر استان خودمختاری بدهیم؟ هیچ دعوائی بین آذری‌ها و کُردها بر سر نقده نخواهد شد؟ نشده است؟ در اهواز بین عرب و غیر عرب دعوا خواهد شد؟ بر سر کُهیکیویه و بویراحمدی بین عربها و لُرها و فارسها دعوا خواهد شد؟ اگر شما دارید حکومت را منطقه‌ای میکنید بر سر منطقه دعوا است.

طرف به سادگی، فقط برای اینکه میخواهد خودش قومیتش را مبنای قدرت سیاسی برای خودش قرار بدهد و نمیخواهد برود اهداف اجتماعیش را طرح کند، تصمیم گرفته که ما بقیه شصت میلیون نفری یک یوزی بگردنمان ببندازیم و تا بیست سال در آن مملکت بر سر و جب به وجب تُرکی کردن و لُری کردن و پُشتو کردن و گیلکی کردن و عرب کردن و

بلوچ کردن خاک آن مملکت جنگ کنیم. همدیگر و بچه‌های همدیگر را بکشیم. به نظر من موضع خودمختاری و فدرالیسم به همین سر راستی است. در کشوری که هیچ وقت فدرالی نبوده است، قومیت آدمها را یادشان میاورند و به ساختار اداری جامعه منتقل میکنند. این یک جریان راست است. یک جریان فالانژ است. میگوید من خودمختاری میخواهم شما هم فدرالی کنید. چون نمیخواهد بار گناه قومی‌گری را خودش بر عهده بگیرد. میفهمد عیان است. میگوید من کُرد میشوم تو هم لُر بشو. برای اینکه من بتوانم کُرد بشوم تو هم عرب بشو. برای اینکه من بتوانم روی دوش تمایلات ملی اینجا حکومت کنم شما دو نفر در مشهد با هم جنگ کنید. افغانها سرزمینشان در ایران کجاست؟ اینها آدمهای غیر مسئولی هستند که فقط چکیده تعصب قومی و ملی و حکومت خودشان هستند. همین. نه مسئولیت اجتماعی دارد، نه به آینده‌اش فکر کرده، نه به مردم عشق میورزد و نه هیچ چیز دیگر. فقط کشور خودش را میخواهد و قبول نمیکند که برود. میگوئیم رفرا ندیم میگذاریم اگر مردم گفتند جدا میشویم جدا شوید. میگوید نه! میخواهم بمانم و این دُرِ گرانبهای قومی‌گری را با همه شما شریک شوم. موضع ما روی خودمختاری این است که خودمختاری چیزی نیست که شما بتوانید روی آن رفرا ندیم کنید. خودمختاری را باید شورای مرکزی در تهران، که نماینده همه مردم در آن هستند، تصویب کند و تصمیم بگیرد ساختار اداری جامعه چیست؟ اگر مبنا خودمختاری باشد باید طرفی که قرار شد در یک رابطه تعدد زوجات با تو بماند و از بعضی از حقوقش در کردستان صرف نظر کند، را راضی کنی. اگر خودمختاری بعنوان کُرد به شما در یک منطقه حقوق بیشتری میدهد غیر از این است که به اهالی سمنان در آنجا قدرت کمتری میدهد؟ میشود عرب بود و در آنجا کاندید ریاست مدرسه، رئیس رادیو تلویزیون یا رئیس شهربانی سندانج شد؟ میشود یک سمنانی یا مشهدی در آنجا کارهای بشود؟ اصلاً ماشین نمره رشت را میشود در سندانج پارک کرد؟ طرف دارد حکومت جایی را به کُردها میدهد. قومی‌گری را مبنای زندگی مشترک ما با هم قرار میدهد. ما این را نمیخواهیم. بنظر من یک عده آدمهای هیچی نفهم در چپ ایران که حتی یوگسلاوی و بالکان را در مقابل چشمش دیده‌اند برای فدرالیسم دم گرفته‌اند، فکر میکنند هر چقدر قدرت را بیشتر به دست خان‌های محلی بدهند دمکراتیک‌تر شده است. این مملکت که از فدرالی فدرالی‌تر بود. این مملکت تیول بود. آدمهای مختلف عشیره‌ای مملکت را بین خودشان تقسیم کرده بودند. اینهمه سرمایه‌داری زور زده آدمها را به شهر آورده است و قیافه‌هایشان را دارد شبیه همدیگر میکند تا بتوانند با هم حرف بزنند و زبان مشترک ایجاد میکند که

شما آنها را متفرق کنید؟ این جریان ارتجاعی است. راه حلی که برای کردستان پیشنهاد میکند ارتجاعی است و وقتی که خودمختاری تبلیغ میکند دارد تبلیغ ارتجاع میکند. کسی که خودمختاری تبلیغ میکند مثل کسی است که تعدد زوجات و یا نژادپرستی را تبلیغ میکند. اگر اینجا یک کشور است، یک کشور است. اگر میخواهید در آن بمانید یا نمائید تصمیم با خودتان است، اما اگر میخواهید در آن بمانید باید صبر کنید ببینید مردم میخواهند چگونه زندگی کنند. و اگر مقرراتی که شما برای آن کشور میخواهید با سکولاریسم و با برابری انسانها مستقل از قومیت و نژاد و جنسیت تناقض دارد به نظر من مرتجع هستید.

۶- جدال زحمتکشان با کومه‌له

در برخوردشان به کومه‌له میگویند یکی از دلایلی که ما از اینها جدا شدیم انفعال و پاسیویته‌ای بوده که دامن آنها گرفته است، به نظر من دست روی نکته درستی گذاشته‌اند. اینها دیده‌اند که با این نیرو و با این کومه‌له به هیچ جا نمیرسند. دارند از میدان حذف میشوند، باید بروند در قطب سیاسی خودشان و از یک موضع تعرضی شروع به کار کنند. و به نظر من این یک نقطه قوت بزرگشان در مقابل کومه‌له‌ای است که باقی مانده است. سازمان زحمتکشانی‌ها انرژی دارند. بالاخره آدم جایی تصمیم میگیرد که من دست راستی هستم، میروم این را به مردم میگویم و نیرو جمع میکنم. افلاکاری را شروع میکنم. امروز خبرنامه کومه‌له را میدهد و فردا اعلامیه‌اش را با "هم‌میهنان مبارز" شروع میکند. فکر میکند این نوستالژی سیاسی را همه مردم دارند و منتظرند یکی اسم نشریه‌اش را بگذارد خبرنامه تا در مقابلش به خاک بیفتند. نمیفهمد که همانوقت که میگفتند خبرنامه کومه‌له همان آدمها آنرا کافی ندانستند و رفتند کار دیگری کردند. میخواهد عقب‌به ساعت را برگرداند به موقعی که آن آدمها هنوز به یک نتایج دیگری نرسیده بودند. از آن تاریخ تا حالا احتمالا جمعیت کردستان دو برابر و نیم شده و هیچکدامشان نمیدانند که خبرنامه کومه‌له یعنی چه. لابد فردا میخواهد اعلامیه‌اش را با "هم‌میهنان مبارز" شروع کند. انگار کار خوبی میکرده که در انقلاب ۵۷ مردم را با عنوان هم‌میهنان مورد خطاب قرار میداده است. این نوستالژی و گذشته پرستی است. دریغ و افسوس گذشته‌ای است که فکر میکند به تنهایی موفق میشد. آن گذشته روز خودش شکست خورد. شما چطور میتوانید از نو آن را ایجاد کنید؟ در نتیجه به نظر من جریان سازمان زحمتکشان به عنوان یک سازمان اجتماعی شانسی ندارد. اگر روی ناسیونالیسم برود نیرو از دست میدهد. بر سر منطقه نفوذش باید با حزب دمکرات چانه بزند. باید برود پرچم ناسیونالیسم را از حزب

دمکرات بگیرد. حزب دمکرات اگر پاسیو و نفعال و پیه باشد عده‌ای که کُرد هستند، ناسیونالیست هستند و عرق ملی دارند و میخواهند کاری بکنند، دنبال سازمان آلترناتیو میگردند. بعضی‌هایشان میروند با شیخ جلال و بعضی هم میروند با عمر ایلخانی‌زاده. این اتفاق خواهد افتاد. اما اگر حزب دمکرات فعال و اکتیو شود، اینها محیط را به خودشان تنگ میکنند و مجبور میشوند تعریف جدیدتری از خودشان نسبت به ناسیونالیسمشان بدهند و به نظر من میچرخند به فالانژیسم ملی. در قیاس با حزب دمکرات که یک نوع جریان اصلی و ناسیونالیسم نهادی شده در جامعه کردستان است و یک درجه ناسیونالیست سکولاریست است، اینها احتمالاً قومی‌گریشان را غلیظ میکنند و در آینده از موضع ناسیونالیستی روی حزب دمکرات فشار میگذارند. روی فرهنگ ملی، روی شکاف کُرد و فارس، روی سازشکاری حزب دمکرات با مرکز، تمرکز میکنند. هدفی که اینها دارند و الهامی که میگیرند، پ.ک.کا است. دیده‌اند که در ایران ممکن است بعضی جوانها نسبت به پ.ک.کا سمپاتی داشته باشند و عکس عبدالله اوچالان را بالا میبرند و یا روی در دیواری مینویسند، "آپو" فکر میکنند میروند این را از دست اوچالان در می‌آورند. فکر میکنند اگر عبدالله اوچالان میتواند در ایران نفوذ پیدا کند، چرا ما عبدالله اوچالان خودمان را درست نکنیم؟ عبدالله اوچالان نه با کمونیسم روبرو است و نه با یک ناسیونالیسم کُرد جا افتاده‌ای که قدمت و توانایش از تو بیشتر است. عبدالله اوچالان دارد در یک برهوت سیاسی فعالیت میکند و در یک شرایط اجتماعی دیگر. در یک شرایط خیلی اختناق آمیز. به درجه‌ای که در ایران گشایش بوجود بیاید و جنبش توده‌ای بالا بگیرد، این پروژه محدودتر و لاجرم مهجورتر و مالیخولیایی‌تر میشود. اگر کسانی در این سازمان عقل داشته باشند و اگر بخواهند این مسیر نامیمون تا پاکسازی قومی را طی نکنند، باید به حزب دمکرات بپیوندند. وجدانا باید به حزب دمکرات بپیوندند. مگر پلاتفرم شما با حزب دمکرات فرقی دارد؟ این که آنها رئیس خودشان را دارند و ما میخواهیم رئیس شویم کافی نیست. یک آدم سیاسی میگوید آن حزب دارد ایده‌های من را بیان میکند و به آن میپیوندم. من فکر میکنم اگر ده سال پیش عبدالله مهدی، عمر ایلخانی‌زاده، و کسانی از این دست، میرفتند و میگفتند که بعد از این انشعاب در حزب کمونیست باید عقاید را بازبینی کنم میروم فکرها را می‌کنم. و بعد میگفت خودم را کمونیست میدانم، اما امروز عصر فلان و بهمان است و حرفهای فعلیش را میزد و میگفت آمده‌ام به حزب دمکرات بپیوندم، دو سال سه سال پشت در کمیته مرکزی نگاهش میداشتند اما حالا عضو کمیته مرکزی بود. الان هم پای مذاکره بود و هم بحث خودمختاریش را داشت و

هم بیخود اعصاب رفقای سابقش را خرد نمی‌کرد. اینها این کار را نکردند. به نظر من باید به اینها به عنوان جریانی که می‌خواهد برود و یک فالانتریزم ملی را سازمان بدهد نگاه کرد، و باید مانعش شد. اینها را باید به همین عنوان افشا کرد. و به نظر من لاقل ما در حزب کمونیست کارگری باید دقت کنیم که مردم ماهیت اینها را بشناسند و حقارت سیاسی‌شان را بشناسند. به نظر من نیروی عمده‌ای نیستند، یک نیروی مزاحم هستند، موی دماغ حزب دمکرات و موی دماغ حزب کمونیست کارگری هستند و یک نیروی اصلی در جامعه کردستان نخواهند بود به دلیل این که دو طرف قطب سیاسی در جامعه تعریف شده است.

۷- درباره کومه‌له موجود

در اینجا می‌خواهم چند کلمه در مورد جریان کومه‌له حرف بزنم، جریانی که ابراهیم علیزاده رئیس آن است. صاف و ساده چیزی که الان میبینیم متلاشی میشود. این کومه‌له‌ای که الان هست امکان بقا ندارد. موقعیتی که در آن قرار گرفته متناقض است. این جریانی است که با آن ناسیونالیسم نمی‌خواهد برود. می‌خواهد در مقایسه با کسانی که از آن جدا شده‌اند چپ باشد. ولی فکر میکند باید هویتش را علیه چپ ترسیم کند. از نظر مادی در جامعه طرفدارانشان خودشان را به ما نزدیک میدانند، کسی که در شهر مهاباد و سنندج و غیره بگوید من کومه‌له‌ای هستم میگوید خودم را به بچه‌های حزب کمونیست کارگری نزدیک احساس میکنم. اما بالایش تتمه فرهنگ نفرتی را دارد که جریان انشعابی مبتکرش بوده است. و خود اینها هم کم نداشتند. اکثریت کمیته مرکزیشان کسانی هستند که چشم ندارند حزب کمونیست کارگری ببینند. هنوز هم الان، جنگش را با هیچکس دیگری نکرده، مالش را خورده‌اند و زیر آب سازمانش را زده‌اند، اصرار دارد برود در رادیو او را علیه ما تبلیغ کند. در رادیو کومه‌له. مرزبندیش با ما، به نظر من، سند نابودیشان است. مرزبندی اینها و موضع غیرسیاسی‌ای که علیه ما دارند، و به این دلیل ناتوانیشان از چرخش به چپ، باعث نابودیشان میشود. کومه‌له فعلی یا باید برود به چپ، یا نیرویش را به عبدالله مهتدی بدهد. از این گریزی ندارد. برای اینکه چپ باشد موظف است چپ جامعه، که ما باشیم، را برسمیت بشناسد. و موظف است با این چپ نزدیکی کند و موظف است این را علنی انجام دهد. اینکه غروب یک روزی یکی از بچه‌هایشان با یکی از بچه‌های ما سلام و علیک کند جواب نیست. رهبری سازمانی که می‌خواهد روی یک موضع چپ برود، چشمش را باز میکند ببیند چه کسانی دیگری چپ هستند و همین را میگوید. میگوید که ما به این نزدیک هستیم و از آن یکی دور هستیم و غیره. اینها می‌خواهند از ما دوری کنند، حتی

با ما بعضا دشمنی کنند و علیه ما تبلیغات کنند و موضعشان را در این موقعیت نگاه دارند. این غیر ممکن است. بنظر من اگر کومه‌له فعلی روی موضع بینابینی فعلی بایستد از بین می‌رود. بعلاوه پائین و بالایش روبروی هم قرار میگیرند. این چیزی است که خود ما تضمین خواهیم کرد. اگر اینها روی یک موضع ضد حزب کمونیست کارگری بایستند، به نظر من، تشکیلاتشان در شهرها، ابعادش هر چقدر باشد، بزودی رهبریش را زیر آخیه میکشد که چکار دارید میکنید؟ من خودم را کمونیست میدانم و اینهم رفیق کمونیست من در حزب کمونیست کارگری است داریم شب و روز سر آکسیون با هم فکر میکنیم، ما خودمان را به اینها نزدیک میبینیم. کسی که میخواست حزب نفرت درست کند و فحاشی میکرد رفت، این فرهنگ آنها بود، چرا شما هنوز دارید تزا آنها را دنبال میکنید؟ به نظر من اگر بنا باشد اینها از ما فاصله بگیرند و یا حتی فاصله نگاه دارند پائین‌شان علیه بالایشان قد علم میکند. اگر ابراهیم علیزاده و رهبری حزب کمونیست ایران و رهبری کومه‌له نیاید و علنا نگوید: راست‌ها رفتند، این راست‌ها بودند که تاریخ را تحریف کردند، این راست‌ها بودند که بین ما و نزدیکترین جریانی که به ما وجود داشت فاصله انداختند، این راست‌ها بودند که ترور شخصیت کردند، این فرهنگ را ما قبول نداریم، و ما حزب کمونیست کارگری را یک حزب نزدیک و قابل همکاری میدانیم و فکر میکنیم با آنها در یک کمپ قرار میگیریم، اگر اینها را نگویند پائینش میآید با ما. من این را بخاطر خیر آنها نمیگویم. به عنوان یک واقعیت ابژکتیو دارم میگویم. میگویم اگر اینها بطرف ما نیایند پائین‌شان را ما میبریم. هر کاری که می‌خواهند بکنند. کمیته مرکزیش برود در رادیو مرزبندیش را بکند. هیچ جا مرزبندی نمیکنند مگر اینکه نوبت ما باشد. این پدیده قابل ادامه نیست. تناقض را در اسمشان میبینیم. طرف مقابل به اینها میگوید چرا اسم حزب کمونیست را برداشته‌اید؟ این اسم پوچ است چرا نگاهش داشته‌اید؟ این اسم باید کنار گذاشت. اینها میگویند نه! ما از این اسم دفاع میکنیم. این چاهی است که در آن افتاده‌اند. تو نمیتوانی از اسم حزب کمونیست ایران دفاع کنی بدون اینکه از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی. و نمیتوانی از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی مگر اینکه با سر بلند از ماها دفاع کنی. همه دنیا آن حزب را مال ما میدانند، تاریخ واقعی آن حزب را به حساب ما نوشته است، هنوز اسناد و ادبیاتی که می‌خواهی از آن دفاع کنی مال ماست. تو نمیتوانی بیانی از کنگره شش دفاع کنی و بعد یک جمله بنویسی که نوشتن این اسناد البته مهم نیست و هرکس ممکن بود بنویسد. اینطور نیست. شما اگر کنگره شش را نگه دارید، منصور حکمت را در مغز استخوان سازمانتان نگه میدارید. نمیتوانی تشکیل حزب کمونیست را

نگه داری و تلاش آدم‌هائی که با همین ناسیونالیست‌ها در افتادند و کنارشان زدند و به مدت هشت سال آن حزب را جلو بردند را تخطئه کنی، ندیده بگیری و یا درز بگیری. مردم خواهند پرسید کمی از این تاریخی را که از آن دفاع می‌کنی را توضیح بده. ما تضمین می‌کنیم نتوانید این کار را بکنید. دفاع از اسم حزب کمونیست ایران دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران است و دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، دفاع از ماست. کسی که نمیخواهد از ما دفاع کند، دروغ می‌گوید که میخواهد از حزب کمونیست ایران دفاع کند. نمیتوان این کار را کرد. همانطور که کسی نمیتواند از بلشویسم دفاع کند و به دارودسته‌ها نین در سالهای قبل از انقلاب حمله کند. نمیشود این کار کرد. به ریش می‌خندند، قبول نمی‌کنند. ممکن است آدم سرش را زیر برف کند، اما بقیه دارند قدم می‌زنند و منظره را می‌بینند. در نتیجه این نگاه داشتن اسم بدون این که بطور واقعی به سمت حزب کمونیست کارگری بچرخند باعث نابودی آنها میشود. اگر اینها بیایند و بگویند ما حزب کمونیست ایران هستیم، ما که از حزب کمونیست کارگری ایران جدا نشدیم، ما که نمی‌گوئیم تجدید نظر کرده‌ایم، ما تا آخرین لحظه‌ای که آنها ما را ول کردند با آنها بودیم و وقتی میرفتند به آنها رای دادیم. ما انتقادی مطرح نکردیم، آنها فاصله گذاشتند، ما روی همان خط هستیم و به این اعتبار تا اینجای سنت‌مان مشترک است، اگر این را بگویند، شانس دارند. این افق یک عده است میتوانند بنشینند بحث کنند. ولی نمیشود تاریخ حزب کمونیست ایران را به روایت عبدالله مهتدی نوشت و بعد از آن دفاع کرد. باید به آن حمله کرد. در نتیجه حذف ما، حذف مائی که اینجا نشسته‌ایم، حذف من، حذف شما، حذف رهبری حزب کمونیست کارگری ایران، که بخش اعظم رهبری آن سازمان بودند، از آن تاریخ به معنی اعلام شکست است. وقتی که جماعت مهتدی حمله به تاریخ را شروع میکنند اینطرف نامه‌های سربسته چاپ میکند که از همه کسانی که به این تاریخ علاقمندند انتظار داریم بیایند از این تاریخ دفاع کنند. با ما هستید؟ چشم! عبدالله مهتدی را از ما می‌ترسانند. یعنی برو جوابت را از حزب کمونیست کارگری ایران بگیر. حتی الان اینطور است. حتی الان تنها جریانی که از آن تاریخ دفاع میکند ما هستیم. تنها جریانی که برای آن تاریخ ارزش قائل است ما هستیم. و این موضع آنها شکننده است و قابل دوام نیست.

یک امکان دیگر را شاید دارند بررسی میکنند و این از همه فکاهی‌تر است. اینکه برگردی و ببینی در مسیر و توی علف‌ها چه کسی افتاده و یا دنبال حزب کمونیست کارگری بروی و هر کس از پنجره بیرون افتاد صدایش کنی و بگویی بیا باهم بخش سراسریش را درست کنیم. این عجیب است اما از غیر سیاسی‌گری اینها بعید نیست که این فکرها را

هم کرده باشد که ما مشکلمان کمبود فارس است. اگر ما فارس بیاوریم، بخصوص که قبلا از همین عرابه بیرون افتاده باشد، میتوانیم برویم و با کمکش حزب کمونیست ایران را درست کنیم. این عملی نیست. حزب کمونیست ایران ما هستیم. حزب کمونیست ایران ما بودیم. این را راه کارگر می‌گوید، جلال طالبانی می‌گوید، شیخ عزالدین حسینی می‌گوید، عبدالله مهتدی می‌گوید، جمهوری اسلامی می‌گوید، ادبیاتتان می‌گوید، مصوباتتان می‌گوید. همه اینها می‌گویند که حزب کمونیست ایران ما هستیم. همانقدر این کار ملاخور کردن یک جنبش واقعی است که کار آن یکی که میخواهد اسم کومه‌له را روی خودش بگذارد. ما بدلائل سیاسی و ایدئولوژیکی معینی وقتی جدا میشدیم اسم حزب را دادیم به ملت. اینها ده سال است دارند بیخود با این اسم ور می‌روند و با خودشان بازی میکنند. آن اسم مال ما بود. آنرا بحساب شما نمی‌نویسند. اگر میخواهید بنویسند باید بیایند و از آن تجربه و از ما دفاع کنید. علنا و با سر بلند از آن دفاع کنید و فکر نکنید اگر این حرف را بزنید نگهبانان دیگر چای را مثل سابق دم نمی‌کند. باید شهامتش را داشته باشید و از آن تاریخ و از آن افراد دفاع کنید. به نظر من شانس این کار را دارند. اگر کسی پیدا شود، اگر چپ این تشکیلات وجود عینی داشته باشد و این کار را بکند. در مورد بالایش تردید دارم چپ خیلی قوی باشد، فکر میکنم بالاخره چند نفری چپ دارند ولی من فکر میکنم پائین‌اش چپ است چون کسی که راست باشد و ناسیونالیست باشد و از آن حزب اینقدر بدش بیاید چه لزومی دارد در تشکیلات کومه‌له بماند میرود با مهتدی... برای اولین بار در جامعه باجه‌ای هست که نفرت از حزب کمونیست ایران و نفرت از آن تاریخ را میشود برد و تبدیل به سرمایه سیاسی کرد و کادر شد. در نتیجه اگر تو با چپ تشکیلات مانده‌ای آنوقت نمیتوانی با این شیوه‌های نیم‌بند خودت را نگاه داری. حزب کمونیست ایران یا باید بیاید علنا به تاریخش افتخار کند و در نتیجه رو به ما برگردد و بخواهد که با ما در جامعه در یک سنگر قرار بگیرد که در این حالت بنظر من میماند و حتی ممکن است در یک تلاقی سیاسی و اجتماعی مهم دیگری در مقطع دیگری از تاریخ حتی وحدتی در این خط رخ بدهد. اما اگر این کار را بکنند اکثریت رهبریشان می‌روند.

این را هم باید بگویم، چه اینها بیاند و چه نیایند، در هر بزنگاهی، در هر تند پیچی و در هر فشاری دو نفر از اینها می‌روند خانه‌شان. و بعد از مدتی معلوم میشود که با جناح دیگر مرتبط شده و به آن پیوسته‌اند. به نظر من کسانی که در حزب کمونیست ایران و کومه‌له علیه ما هستند جایشان در صف جریان مهتدی است و به آنجا می‌روند. فکر میکنم فرهاد شعبانی بود که مقاله‌ای نوشته بود و گفته بود که

خیلیها به حرف عبدالله مهدی سمپاتی داشتند اما از خودش خوششان نمیآمد و بخاطر کارهای ضد تشکیلاتی که کرده بود، با او نرفتند. دارد حقیقت را میگوید. حتی اگر فرد با فحش و فزیت هم از کسی جدا شده باشد بعد از دو سال او را میبخشد. بد آمدن فلان کس از عبدالله مهدی چقدر عمیق بوده؟ شش ماه؟ هفت ماه؟ هشت ماه؟ بالاخره طرف از این سد عبور میکند و به او ملحق میشود. این پدیده به نظر من ماندگار نیست و فرار است. پدیده‌ای که امروز بنام کومه‌له هست در حال تلاشی است و به حوزه و ترمینالی تبدیل میشود که آدمها به آنجا بروند، بعضا به سازمان زحمتکشان بپیوندند، بعضا به ما ملحق شوند و بعضا هم سیاست را کنار بگذارند. این یک ترمینال است چون هیچ هویت مستقلی ندارد و حاضر نیست که تنها هویت واقعی که چه میتواند در کردستان داشته باشد، را بپذیرد. بگوید حزب کمونیست کارگری رفقای من بودند، با آنها اختلاف داریم ولی میرویم این اختلاف را حل میکنیم.

در بوق کرده و عده‌ای را جمع کرده که در جلسه‌ای فریاد زنده باد پ.ک.ا.کا سر بدهند. طرف دارد روی این خط بسیج میکند. فقط آدمهای حسابی جامعه را نمیتواند بسیج کند. ولی هر جامعه‌ای آدم ناحبسی هم دارد و بعضی اوقات تاریخ را آدمهای ناحبسی رقم میزنند و چند دهه زندگی مردم را پر از مشقت میکنند. در نتیجه این سازمان کومه‌له اگر نخواهد به این سوالات جواب دهد، میبازد. توصیه من، به کسی که در این سازمان چپ است، این است که اسم را از روی خودتان بردارید. نام حزب کمونیست ایران را بردارید، به خودتان بگویند کومه‌له کمونیست، که مشخص شود شما خودتان را کومه‌له کمونیست میدانید و آنها را کومه‌له ناسیونالیست. اجازه بدهید هر کس که میخواهد برود، برود. بزرگداشت تجربه تاریخ حزب کمونیست ایران را اعلام کنید و بگویند تجربه پرارزشی بوده، ما بطور واقعی آن حزب نیستیم، حزب کمونیست ایران کسان مختلفی را در بر میگرفت که به جاهای مختلفی رفته‌اند، ما آن تجربه نیستیم، ما آن پراتیک نیستیم، ما کومه‌له کمونیست هستیم، که اگر بخواهند باشند، واقعا هستند. اعلام کنید نیرویمان را نگاه میداریم و اینکه آینده در مورد وحدت چپ در کردستان چه میگوید را اجازه میدهیم آینده تعیین کند. لابد با حزب کمونیست کارگری، و هر کس دیگری، باید اختلافات زیادی را رفع کرد و غیره. لابد هزار و یک انتقاد دارد که نظرش را باید بدهد. به هر صورت باید به خودش بگویند کومه‌له کمونیست و بحث را ببرند بر سر محتوای سیاسی و طبقاتی اختلافشان با جریان مهدی و سعی کنند نیرو بگیرند. اگر ده نفر هم در بالا به این نتیجه رسیدند که اختلافشان با عبدالله مهدی به این عمق نیست، بگذارید بروند. چون به هر حال آنها نیروی آن طرف هستند. در نتیجه اگر چپ در کومه‌له از من بپرسد ما باید چکار کنیم؟ به او خواهیم گفت که اعلام کن که این اسم در این شکل قابل دفاع نیست، به خودمان بگوئیم کومه‌له کمونیست و علنا اعلام کنیم که به حزب کمونیست کارگری نزدیک هستیم و دوست داریم به آنها نزدیک شویم. و از واقعیات گذشته مشترکمان بحث کنیم و اگر اختلافی با آنها داریم اختلافمان را بگوئیم. اگر این کار را نکنند پائین کومه‌له به ما میپیوندند و بالایشان به مهدی. این اتفاقی است که صد در صد خواهد افتاد. دیر یا زود خواهد افتاد. ممکن است از بالایشان یکی دو نفر با مهدی نروند، ممکن است یک عده پاسیو شوند و با هیچکس نروند، ممکن هم هست که عده‌ای برگردند و خودشان به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. ولی بنظر من تجربه میتواند چیز دیگری باشد.

چرا ما نباید بخواهیم که اصلا همه کومه‌له با ما بپیوندند؟ چرا وجود یک کومه‌له کمونیست خوب است؟ من معتقدم که الان وجود یک کومه‌له کمونیست خوب است، چون

۸- شهادت سیاسی، کومه‌له کمونیست یا...؟

این کار شهادت سیاسی میخواهد. اما به نظر من، ما و جریان زحمتکشان این شهادت را نشان داده‌ایم. فقط این وسط است که در آن شهادت کیمیا است. مهدی بالاخره تصمیم گرفته به گوشه مهمی از زندگی خودش که مدتها بخاطر آن به او احترام گذاشته‌اند پشت کند و بد بگوید. بخاطر اینکه دبیر کل حزب کمونیست ایران بوده و یا بخاطر ساختن آن حزب تلاش کرده، پوپولیسم را شکست داده و به عنوان شخصیت کمونیستی که کمک کرده کومه‌له به حزب کمونیست ایران بپیوندد، احترام داشته. تصمیم گرفته که از خیر این سابقه و احترام بگذرد. شهادتی بخرج داده و یک انتخاب مهم کرده است. و رو راست به انتخابش نگاه کرده و به آن عمل کرده است. با خود را به کوچه علی چپ زدن و به روی خود نیاوردن نمیشود سازمان سیاسی ساخت. سازمان سیاسی حاصل موضع شفاف است. این را دیگر همه یاد گرفته‌اند. موضع شفاف بگیرد طرفدارانتان در جامعه دورتان جمع میشوند. در نتیجه، به نظر من، جریان ابراهیم عزیزاده، جریان کومه‌له موقعیت نابسامانی دارد. اینکه میگویند ناسیونالیستها در محیط کارگری نفوذ ندارند، محیط کردستان فالانژیستی و قومی نیست، مردم در کردستان بیشتر از اینکه بخواهند جدا شوند میخواهند در ایران انتگره شوند و تبعض نژادی ضد اقوام دیگر ندارند، دلیل کافی نیست که نتیجه بگیرند که جریان زحمتکشان بجائی نمیرسد. بالاخره در یک جامعه چند میلیونی دو هزار نفر آدم نخاله پیدا کنید، سازمان دارید. تا همین حالایش هم این کار را کرده است. جمع شده، فرهنگ قومی و ملی را

کومهله هنوز مقوله‌ای است که باید در جامعه کردستان تعیین تکلیف شود. من هیچ ابهامی از نظر تاریخی نسبت به این پدیده ندارم. کومهله ما هستیم. ثبت احوال در مورد این مسأله هرچه بگوید بخودش مربوط است. کومهله ما هستیم، ما بودیم حزب کمونیست ایران را تشکیل دادیم و به آن حزب پیوستیم. ما حزب کمونیست ایران بودیم. همان وقت، هنگام جدائی ما از حزب کمونیست ایران، من گفتم که این یک تصفیه مثبت است. بجای تصفیه منفی، داریم تصفیه مثبت میکنیم. گفتیم اسم و روپنا مال شما، سنت و نیروها مال ما. گفتند قبول و رفتند دنبال کارشان. اما هیچ کس باور نکرد کومهله آنها هستند. خیلیها شاید قبول کردند که کنگره اول، کومهله زحمتکشان هستند. آن کومهله ما نبودیم و من هم ادعا نمیکنم ما بودیم. کومهله قبل از ۵۷ هم ما نبودیم و من هم ادعا نمیکنم ما بودیم. اما سازمان کردستان حزب کمونیست ایران و حتی کنگره‌های قبلیش که روی این خط بود ما هستیم، شخصیت‌هایش اینجا هستند، سنتش اینجا است، دفاع پر افتخار از آن اینجا است، حساسیت نسبت به اسمش اینجا است و حساسیت نسبت به سرنوشتش اینجا است. من دوست ندارم که کسی که اقوام مختلف را به سمت اردوگاه‌هایشان به صف میکند جلو سینه‌اش نوشته باشد کومهله. کومهله تاریخ زندگی ماست. بخصوص که جریان علیزاده به اینها نیرو میدهد. به جریانی که میخواهد بازوبند کومهله را ببندد و دستور بدهد "کردی حرف بزنید!" نیرو میدهد. ما اجازه نمیدهیم کسی به نام کومهله این کار را بکند. و وجود یک کومهله کمونیست کمک میکند که اجازه این کار را ندهیم. خود حزب کمونیست کارگری ایران مستقل از این مهر و امضاها هویتش را بدست آورده و ۸ ماه یک سال دیگر اگر این پروسه ادامه پیدا کند، دو قطب مشخص در کردستان ایران بوجود میآید که یکی از آنها ما هستیم. همین الان این قطب بوجود آمده است. استاندار کردستان طلا کف دست جلال طالبانی نگذاشت برای اینکه نیروهای ابراهیم علیزاده به مریوان نروند. میخواست ما سراغ مریوان نرویم. تا حالا هم به رفتن تیمهای اینها اعتراضی نکرده است. ما برای پورژواری در کردستان مسأله هستیم، ما مسأله جمهوری اسلامی در کردستان هستیم و ما مسأله راست در کردستان هستیم. و البته خودمان گلیم خودمان را از آب میکشیم. اگر کومهله این جنگ را نکند ما این جنگ را خواهیم کرد. اگر اینها با این فالانژیسم در نیفتند، ما در میافتیم. این سرنوشت و کار ماست. اما وجود کومهله کمونیستی که اجازه ندهد این اسم، به همین صورت، ملاحظه شود، وجود جریانی که این بحث را باز نگاه دارد و بگذارد جامعه کردستان یک قضاوت حقیقی نسبت به کومهله بکند، مهم است. نهایتاً کومهله کمونیست به هر تجربه‌ای که حزب

کمونیست کارگری در کردستان بکند میببوند. اینکه چند نفر از آدم‌های امروز کومهله در آن هستند نمیدانم. ممکن است هیچکس از رهبریش در آن نباشند. اما اگر شما بخواهید، در مقابل سازمان زحمتکشان، کومهله سازمان بدهید و اگر بخواهید بگوئید از اسم حزب کمونیست ایران دفاع میکنم، و اگر بخواهید بگوئید ما کمونیست هستیم، مشغول رشد پایه‌های جنبش ما هستید. دارید برای حزب ما نیرو درست میکنید. باید این را بدانید و به آن افتخار کنید.

اینکه ما یکبار با اینها رفتیم بعد زجر کشیدیم دلیل کافی برای اجتناب از این پروسه نیست. چه اشکالی دارد؟ دفعه پیش با چشم بسته و بدون تحلیل از اوضاع سیاسی اجتماعی اینکار را کردید، خوب، اینبار چشمتان را باز کنید و این خط را انتخاب کنید. مگر دفعه پیش چکار کردیم؟ خطی را گذاشتیم و شما انتخاب کردید. این بار هم این کار را بکنید چه اشکالی دارد؟ بعضی از اینها میتوانند این کار را بکنند. من با این سازمان مسأله کالیبر دارم. آدمی که کالیبرش را داشته باشد میتواند برود و این سازمان را از این وضعیت در بیارود و به سازمان پویایی که نقش مثبتی در حیات چپ در کردستان بازی کند تبدیلش کند. اگر چنین کسی نباشد، به نظر من، از بین میروند. من فکر میکنم این جریان با این روشی که الان دارد از بین میرود. به هلمت احمدیان بگوئید برو نشریه در بیآور جواب نیست. شما باید پرچمتان را بلند کنید. و اگر از پرچمتان ابا دارید و یا اگر پرچمتان طوری است که میخواهید بگوئید دارم اما بلند نمیکنم چون اگر بلند کنم مردم میبینند که این پرچم را در ارتباط با آن جنبش عظیم بیرون از خودم بدست آوردم، و نگرانید که فلان کس متوجه ما میشود، شما به هیچ جا نمیرسید. در جنبش سیاسی، بخصوص در دوره‌های تلاطم، پرچم باید بلند کرد، بدون ابهام، چون نمیخواهید کسی که با شما نیست همراهتان بیاید. بدترین کار برای یک سیاستمدار این است که کاری کند که کسانی که با او نیستند همراهش شوند. باید کاری کنید که کسانی که با شما هستند همراهتان بیایند. و اگر اینها نخواهند بگویند کی هستند که شخص بفهمد آیا باید به آنها بپیوندد یا نه، به هیچ جا نمیرسند. حزب کمونیست کارگری باید فوق‌العاده فعال به این مسأله برخورد کند. به نظر من جریان سازمان زحمتکشان یک جریان ناسالم سیاسی است.

برگرفته از: منتخب آثار یک جلدی

صفحات ۱۶۴۳ تا ۱۶۶۲

